۱۹۱۷



گرایشِ کمونیستِ انترناسیونالیستی

مقدمه بر ترجمه فارسی

جزوه پیش رو، توسط یکی از مبارزین سازمان کارگران کمونیست (CWO) در اواخر دهه ۱۹۸۰ نوشته شده است. برای اولین بار بصورت یک سری مقالات در نشریه صدای کارگر چاپ و سپس بصورت جزوه منتشر شد.

انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، الهام بخش طبقه کارگر در سراسر جهان بود. با وقوع خود، انقلاب سوسیالیستی دیگر نه یک « فرضیه » بلکه یک رویداد تاریخی محسوب شد. این انقلاب، بدنبال جنگ جهانی اول که نیاز به گسست از سوسیال دموکراسی و بین الملل دوم را تایید میکرد، شکل گرفت - بین المللی که همه احزاب متشکل در آن، به جز حزب روسیه، جناح کوچکی از حزب سوسیال دموکراسی صرب و تعداد انگشت شماری از دیگران، به معنای واقعی کلمه به تمامی قطعنامه های مصوبه بر علیه جنگ تا سال ۱۹۱۴، خیانت کرده بودند، از جمله قطعنامه ایکه اعلام میکرد در صورت وقوع جنگ، همه احزاب موظف به فراخوان اعتصاب عمومی اند.

استدلال های نظری و جدلی امکان وقوع انقلاب سوسیالیستی در درون احزاب سوسیالیستی، چه در سالهای قبل از جنگ و چه در طول جنگ، حالا به نفع مواضع انقلابیون تثبیت شدند. مهم تر اینکه، انقلاب روسیه، توسط تنها حزب سیاسی شکل گرفت که مواضع مستقل طبقاتی را اتخاذ کرده بود: مخالفت با جنگ، شکست طلبی انقلابی (عدم پشتیبانی از طرفین درگیر) و تشخیص دو نکته توسط لنین، اول، وقوع جنگ جهانی اول تائیدِ الزام طبقه کارگر برای کنار گذاشتن انقلاب (بورژوا) دموکراتیک به نفع انقلاب جهانی پرولتری و دوم، شکل گیری شورا ها، نمایانگر نوع جدیدی از دموکراسی، یعنی دموکراسی پرولتری. بدین سان، روسیه به سنگر جنبش کمونیستی تبدیل شد و راه عروج بین الملل سوم را هموار ساخت.

این جزوه پس زمینه های قدرت گیری بلشویک ها و متعاقب آن رهبری انقلاب را بررسی میکند. به دوره بسیار مهمی از جنبش کمونیستی و طبقه کارگر در روسیه میپردازد: دوره ای که از فوریه آغاز و به اکتبر ۱۹۱۷ ختم میشود. منشا و رشد تدریجی مخالفت بلشویک ها با سیاست های سوسیال دموکراتیک در شکل منشویکها، اس آرها ... و غیره را تشریح میکند. با توضیح برخی از جزئیات، نشان میدهد که در این مسیر پر تلاطم، چگونه تلاش های مستمر و بی پایان مبارزین کمونیست، به دور از یک مسیر تک خطی، بر علیه همه تقلاها برای منحرف کردن طبقه کارگر از نقش و عملکرد اساسا آنتاگونیستی خود در برابر سرمایه، منجر به انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ شد.

امروزه شرایط زیست جهانی کاملا متفاوت از سال ۱۹۱۷ است. به نظر می رسد که به سختی چیزی را بتوان پیدا کرد که با آن دوران مشابهت داشته باشد. جمعیت جهان از ۱/۹ به ۷/۵ میلیارد نفر تغییر یافته است. طبقه کارگر به لحاظ عددی جهش بزرگی را پشت سر گذاشته است. ترکیب آن در کشورهای پیشرفته بسیار دگرگون شده است. پیشرفت تکنولوژی فوق العاده است ..... لیست می تواند ادامه یابد. با این وجود، حالا این سوال پیش میاید که هدف از بازخوانی رویدادهایی که ۱۰۰ سال پیش اتفاق افتاده و با در نظر گرفتن تغییرات زیادی که در شرایط مادی رخ داده، به چه درد میخورد. اگر چه همه اینها درست بنظر می آیند، اما تغییرات ذکر شده و بسیاری دیگر که می توانند به لیست اضافه شوند، همه در چارچوب نظام سرمایه داری جای میگیرند. بدین معنا که جنبه بنیادین وجود ما، یعنی روابط اجتماعی، همان است که بود، یعنی استثمار طبقه کارگر در درون نظام سرمایه داری، با پیامدهایش، یعنی جنگ، گرسنگی، بیکاری، قحطی، ناامنی ... نه تنها از بین نرفته اند و نه تنها حتی کم نشده اند، بلکه در مقیاسی که هرگز در گذاشته دیده نشده، کماکان وجود دارند. و مهمتر از همه اینها، ما حالا با وجود ماشین تبلیغاتی رسانه ای روبرو هستیم که به طور مستمر هر ایده ای را که بخواهد در برابر سیستم قد علم کرده و مقاومت کند، تحریف و در نطفه عقیم میسازد.

در طول قرن گذشته، دروغ و تهمت در مورد انقلاب اکتبر به وفور رواج داشته، که همانند یک چتر در هر گوشه این سیاره بالای سرمان ایستاده است. یا تفسیر استالینیستی، تروتسکیستی، مائوئیستی چپی ها بوده ... یا موضع اعتراضی لیبرال های آکادمیک به مسئله « حقوق بشر »، و یا هر چیز دیگر، همه تلاش ها در این بوده که منکر نقش اساسی و رهبری طبقه کارگر در انقلاب اکتبر شوند و یا حداقل در مورد آن شک و تردید اشاعه دهند. بزرگترین دروغ تاریخ که استالینیسم همان کمونیسم است را ساخته و جا بیاندازند و سپس اعلام کنند که «کمونیسم» عملی نیست و کار نمی کند. کمونیسم هرگز در روسیه شکل نگرفت و نمی توانست هم در انزوا در یک کشور برقرار شود. ۱۴ کشور امپریالیستی، یک حکومت کارگری نو پا را محاصره میکنند و به هر وسیله ای و هر شیوه ای، مورد تاخت و تاز قرار میدهند تا شکست بخورد، آنوقت در کتاب های تاریخ شان مینویسند که کمونیسم آزمون شد اما کار نکرد! آری، این چنین است منطق و استدلال سرمایه. یا این مسئله که انقلاب اکتبر در واقع یک کودتا بود و بلشویک ها آن را خیلی خوب اجرا کردند! و بسیار دروغ ها و تهمت های دیگر.

اینها دقیقا همان نکاتی اند که این جزوه آنها را به چالش گرفته است. یعنی افشای این دروغ ها، در پرتو نگاه دقیق به وقایع و نقش سازمان ها، احزاب و شوراها. برای روشن کردن اینکه چگونه حزب بلشویک توانست برای خود چنان جایگاهی را کسب کند، قدرت آن از کجا ناشی میشد، ارتباط آن با سازمان های طبقه کارگر مانند شوراها چگونه بود. نگاه مجدد به درس های فراوانی که طبقه کارگر روسیه برای پرولتاریای جهان بجا گذاشت. با اوضاع وخیمی که امروز طبقه کارگر در همه جا با آن رو به روست و شرایط نامساعدی که انترناسیونالیست ها خود را در آن یافته اند، رجوع به انقلاب اکتبر و آگاهی از آنچه در این دوره بوقوع پیوست، برای مبارزه کنونی ما حیاتی ست.

کلام آخر اینکه، برای پرولتاریا و مبارزان کمونیست در ایران، با توجه به حضور سنگین استالینیسم در جنبش کارگری و غیاب نگرش انترناسیونالیستی، با توجه به وضعیت اقتصادی بسیار شدید و همچنین سایه جنگ، که در آن همه علامه های ناسیونالیست و اصلاح طلب، مدام وحدت ملی را ستایش می کنند و از همه میخواهند از « دولت خود » در مقابل دشمن و تجاوز خارجی حمایت کنند، جایی که مدام کابوس جنگ در عراق و سوریه یاداوری میشود ... به این منظور که هراس از جنگ، ما را به نادیده گرفتن شرایط وحشتناک صلح وادار کند تا اعتماد به «حکومت خود » جلب شود، جایی که هر اعتراض مبتنی بر هویت طبقاتی محکوم است یا حتی سخن از مبارزه طبقاتی به سخره گرفته میشود ... این جزوه، با طرح تجربیات طبقه کارگر روسیه در دوره منجر به انقلاب اکتبر، هم آموزنده است و هم الهام بخش.

دامون سعادتی
۱۵ مه ۲۰۱۸

معرفی

انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه، یک انقلاب بی نظیر بود. تنها زمانی بود که در کل تاریخ، کارگران توانستند در تلاش آگاهانه برای ساختن سوسیالیسم، امور دولت را خود در اختیار بگیرند. این حقیقت که انقلاب در نهایت شکست خورد، از قدرت الهام بخش آن کم نمیکند. هر آنچه که دیدگاه شما باشد، هر درکی از تجربه انقلابی، باید انقلاب اکتبر را به عنوان نقطه شروع در نظر بگیرد. البته انقلاب اکتبر کمال مطلوب نبود. انقلاب ها معمولا تمایل ندارند که مسیرهای شسته و رفته ای را که در طرح های انتزاعی تاریخ آرزو شده، طی کنند. اما حوادث اکتبر ۱۹۱۷ بسیار قهرمانانه و امیدوار کننده تر از آن دروغ هایست که مورخان جیره خوار دانشگاهی میخواهند به ما بباورانند.

مهمتر از همه، این نکته نباید فراموش شود که انقلاب روسیه بخشی از یک موج انقلابی بین المللی بود که پایان جنگ جهانی اول را به ارمغان آورد. در چند سال آتی، در آلمان، مجارستان و اتریش انقلاب بوقوع پیوست و همزمان، بین سالهای ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۳، سراسر جهان (و نه فقط اروپا) شاهد یک سری از جنبش های عظیم طبقاتی شد. فقط یک حزب، چنین جنبش بین المللی را پیش بینی و به ترویج آن دامن زده بود و آن حزب بلشویک روسیه بود. همه احزاب دیگر سوسیال دموکرات که متعلق به بین الملل دوم بودند (به استثنای احزاب کوچک صربها و بلغارها) با عجله یا ازحکومت امپریالیستی خود حمایت کردند یا در چنگال پاسفیسم گرفتار شدند. با وجود مواضع ضد جنگ افراد متفرق در کشورهای دیگر، در کل، تنها بلشویک های روسی بودند که با جنگ طبقاتی، موضع ضد جنگ امپریالیستی را در پیش گرفتند. اگر آنها حتی کار دیگری را انجام نمیدادند، در تاریخ طبقه کارگر، صرفا برای ایستادگی در برابر جریان شووینیسم سال ۱۹۱۴، کماکان بیاد می ماندند.

اما بلشویک ها دستاورد های خیلی بیشتری داشتند. در انقلاب اکتبر، آنها سازمانی بودند که آگاهترین افراد طبقه کارگر روسیه را در خود جای داده بودند. در واقع آنها بودند که دولت موقت بورژوایی را با قدرت شورایی جایگزین کردند و قدرت شورایی در آن زمان از هر آنچه دموکراسی بورژوازی تا کنون شکل داده، بسیار پویاتر بود. منتخبین شوراها، در هر لحظه قابل فراخوان بودند و بدین سان، مسئولیت بیشتری نسبت به خواست رای دهندگان داشتند تا نمایندگان بورژوازی که برای مدت پنج سال انتخاب می شوند و سپس می توانند هر جوری که میلشان کشید، عمل کنند. مطمئنا همه چیز در این سیستم نو شکوفای پرولتاریائی، ایده ال نبود. برای شروع، شورای کمیسرهای مردم به طور مستقیم به شوراها پاسخگو نبود و تمایل داشت به مانند یک کابینه بورژوایی عمل کند. متعاقب حملات امپریالیسم، که در مارس ۱۹۱۸ آغاز شد، از جمله حمایت از گارد به اصطلاح سفید، سه سال بعد، شاهد افول شوراها و توسعه حکومت حزبی شد. اما این اقدامی نبود که با نقشه قبلی بلشویک های ظاهرا تشنه قدرت، طراحی شده باشد. بلکه پیآمد و منطق سه سال جنگ داخلی بود که در آن حداقل ۸ میلیون نفر از جمله زبده ترین نفرات پرولتاریای انقلابی روسیه سال ۱۹۱۷ کشته شده بودند.

در حقیقت، بلشویک ها در هیچ حوزه ئی صاحب برنامه روشنی که قبلا روی آن کار کرده باشند، نبودند، اگرچه از همان ابتدا، پیشرفته ترین افراد حزب، خود را درگیر در یک انقلاب بین المللی می دیدند. آنها به طور مدام خواستار انقلاب بین المللی برای نجات انقلاب خود در کشور نسبتا عقب مانده سرمایه داری بودند. با این حال، آنها هیچ سیاست مشخصی برای سلب مالکیت و سوسیالزه کردن نداشتند. در طول دوره *قهرمانی های بزرگ انقلاب اکتبر*، آنطوریکه یک نویسنده از آن نام برده، با اشاره به زمان قبل از ماه مارس ۱۹۱۸، کارگران خودشان بودند که با تسخیر کارخانه های خود، راه را نشان دادند. در این زمان (نوامبر ۱۹۱۷) بود که لنین میگفت ؛

فعالیت خلاقانه اعضای رده پایین کارگری، فاکتور اصلی زندگی جدید اجتماعی ست. بگذار کارگران کنترل کارگری را در کارخانه های خود برقرار کنند. بگذار که کارگران، تولیدات خود را در معاوضه با غلات به روستاها عرضه کنند . ... سوسیالیسم را نمی توان از بالا دستور داد. روح سوسیالیسم، رویکرد ِمکانیکی بوروکراتیکی را رد می کند سوسیالیسم زندهٔ خلاق، محصول کار خود توده هاست.

در این نوشته کوتاه، ما آنطور که بایسته است نمی توانیم حق مطلب را در مورد شور و نشاط پرولتاریای روسیه ۱۹۱۷، ادا کنیم. آنچه که ما سعی کرده ا یم نشان دهیم این است که در پروسه کشف تاریخی فرم حکومتی، یعنی شوراها، در همه جا دستاورد ماندگاری را برای طبقه کارگر به ارمغان آورد و چگونه، علیرغم خطاهای ذهنی اجتناب ناپذیر آن (که توسط دشمن طبقاتی ما، بزرگنمایی شده) حزب بلشویک به یک ابزار واقعی انقلابی پرولتاریای روسیه، تبدیل شد. در این مسیر، ما افسانه اینکه انقلاب اکتبر یک کودتای دقیقا برنامه ریزی شده بود، که توسط یک دسته از توطئه گران حرفه ای انجام شد را رد کرده و خصلت عمیقا توده ای اکتبر ۱۹۱۷ را نشان داده ایم.

فصل اول

فوریه ۱۹۱۷ : طبقه کارگر بر علیه جنگ امپریالیستی

در ژوئیه ۱۹۱۴، با شروع جنگ جهانی اول، دوره جدیدی در تاریخ شروع شد. کارگران اروپا تا سال ۱۹۱۴ از احزاب سوسیال دموکرات متشکل در بین الملل دوم، پیروی میکردند. اگر چه بعضی از اعضای انقلابی آن، از آغشته بودن این احزاب به اپورتونیسم، آگاه بودند، اما هیچ یک از آنها خیانت بزرگ اوت ۱۹۱۴ را پیش بینی نکرده بودند. وقتیکه که خبر آن به لنین در اتریش رسید که احزاب سوسیال دموکرات، به رهبری حزب آلمان، برای حمایت از جنگ و بنابراین برای حمایت از طبقه حاکمه خود به جنگ امپریالیستی رای داده اند، او فکر کرد که نسخه روزنامه ور وارتس (۱) ، که او داشت میخواند، باید تقلبی و توسط ارتش آلمان منتشر شده باشد. شبیه به این رویداد، یعنی شوک این خبر، چنان روزا لوکزامبورگ را فلج کرد که گفته شده که او بفکر خودکشی افتاده بود.

شوکه خوردن آنها شگفت آور نیست وقتیکه ما به یاد داشته باشیم که لوکزامبورگ و لنین، همراه با مارتوف، موفق به ارائه قطنامه ای در کنگره ۱۹۰۷ بین الملل دوم شدند که در آن از سوسیالیست ها خواسته شده بود در صورت بروز جنگ،:

> تمام تلاش خود را برای استفاده از بحران های اقتصادی و سیاسی ناشی از جنگ برای تحریک مردم انجام داده و در نتیجه سرنگونی حکومت طبقاتی سرمایه داری را، تسریع کنند.

این قطعنامه پس از آن تاریخ، در چندین مورد دیگر نیز تأیید شده بود. حتی در اواخر ژوئیه ۱۹۱۴، کمیته اجرایی حزب دمکرات آلمان اصرار داشت که « هیچ قطره خونی از سرباز آلمانی برای منافع امپریالیستی قربانی نخواهد شد. »

لنین و شکست طلبی انقلابی

این « تراژدی » (گفته بوخارین) نه تنها افشای ماهیت ضد انقلابی جنبش های سوسیال دموکراتیک و کارگری اروپا بود، بلکه طبقه کارگر روسیه را پیشرو مبارزات ضد جنگ قرار داد، مبارزاتی که حالا در سراسر اروپا داشت به آرامی نیرو و شتاب میگرفت.

حزب بلشویک که رسما در سال ۱۹۱۲ شکل گرفت، نتیجه مستقیم رد ایده حزب توده وسیع (mass party) از نوع سوسیال دموکراتیک بود. مبارزه با منشویک ها روی تعریف دقیق عضو حزب، صرفا تمرین معناشناسی نبود بلکه جا انداختن ایده بنیانی حزبی بود که هدفش بالاتر از همه چیز، انقلاب بود. در حالی که احزاب اروپایی غربی بر اساس این فرض آسوده بخش، که ممکن است روزی برای گرفتن مسند قدرت رای بیاورند، مدام بزرگ و کلفت میشدند، بلشویکها عمدتا به کار خود به طور غیرقانونی ادامه دادند و در نتیجه هرگز همچون سوسیال دمکراسی آلمان و اتحادیه های آن، صاحب ملک و املاک نشدند - وجود املاکی که حتی فکر بازگشت به موجودیت غیر قانونی را، از آنها گرفته بود. ۱۹۱۴ به طور قطعی ثابت کرد که در درون جامعه کاپیتالیستی برای انقلابیون هیچ کنج راحتی وجود ندارد و هم اینکه آینده نه به احزاب توده وسیع که در انتخابات مشارکت میکنند، بلکه به احزاب نوع بلشویکی، تعلق دارد.

اما بلشویسم نه تنها در مخالفت با جنگ، بلکه به شیوه ای که بدان مبادرت ورزید، سهم بسیار بزرگی را ادا کرده است. در حالی که در آن دوران بسیاری از صلح طلبان خواستار صلح « عادلانه » بودند (مانند رمزی مک دونالد)، بلشویک ها به قطعنامه اشتوتگارت وفادار ماندند و برای چرخش جنگ جهانی اول از جنگ بین ملت ها به جنگ طبقاتی، بسیار تلاش کردند. مواضع لنین به خوبی شناخته شده است، اما اینجا ارزش آنرا دارد که بر مبنای نظری این مواضع، تأکید شود.

شکست طلبی انقلابی بر اساس این ایده بود که « جنگ اروپا بزرگترین بحران تاریخی ست؛ و این به معنای آغاز یک دوران جدید میباشد »
(**شونیسم مرده و سوسیالیسم زنده** در منتخب آثار، جلد هفدهم (۱۹۳۰) ص. ۹۶) و همانطور که او در **امپریالیسم - بمثابه بالاترین مرحله از سرمایه داری**، بیان کرد، این، دوران امپریالیسم « دوران زوال سرمایه داری » یا « فروپاشی سرمایه داری » بود (همانجا صفه ۸۷ تاکیدات در اصل)

و تأکید مجدد بر این نکته که این دیدگاه او موقتی نبود بلکه پایه ای برای اتخاذ مواضع سیاسی جدید بود. او ادامه میدهد:

> بگذار که پرچم جنگ داخلی را بالا ببریم! امپریالیسم سرنوشت تمدن اروپایی را در معرض خطر جدی قرار داده است: این جنگ، اگر به زودی با یک سری از انقلابات موفق دنبال نشود با جنگ های دیگر ... دنبال خواهد شد، اگر امروز نشود، مطمئنا فردا خواهد شد؛ اگر در طول جنگ کنونی نشود ، پس از آن خواهد شد؛ ... پرچم پرولتاریائی جنگ طبقاتی، نه تنها صدها هزار کارگر آگاه بلکه میلیون ها نیمه پرولتاریا ...را بسیج خواهد کرد، بین الملل دوم غرق در فرصت طلبی، مرده است. مرگ بر اپورتونیسم و زنده باد بین الملل سوم! (نوامبر ۱۹۱۴ ، همانجا)

بنابراین شکست طلبی انقلابی لنین، صرفا تاکتیک لحظه ای نبود، بلکه بر مبنای یک چشم انداز دراز مدت و بر اساس ایده **امپریالیسم - بالاترین مرحله سرمایه داری** بنا شده بود، بدین معنا که سرمایه داری در مسیر تاریخی خود، وارد دوره کاملا جدیدی شده است، دوران گندیدگی سرمایه داری، دوران جنگ امپریالیستی. به این جنبه از تفکر او باید به اندازه کافی تأکید کرد چون اساس گسست او با سوسیال دموکراسی در دوره ۱۹۱۴ -۱۹۲۱ (دوره پیشرفت انقلابی) این جنبه از ایده های او بود که توسط به اصطلاح لنینیستهای تروتسکیست، استالینیستها، و مدارس مائوئیستی حذف، یا کمتر تأکید شده است که مبنای خود را بر بازگشت بین الملل سوم به سوسیال دموکراسی در دهه ۱۹۲۰، پایه گذاری کرده اند، همه آنها به دنبال تجدید حیات برخی از شکل های برنامه حداقل سوسیال دموکراسی در داخل طبقه کارگر میباشند و یا به عبارت دیگر، آنها امروز حامل ایده های ضد انقلابی در درون طبقه کارگر میباشند. (۲)

مبارزه طبقاتی و جنگ امپریالیستی

با اتخاذ شکست طلبی انقلابی، تاریخ بورژوایی این را پذیرفته که لنین، در استفاده از تاکتیک البته استاد بود (که آنها از این واژه به طور طبیعی، مفهوم اپورتونیست را مد نظر دارند - برای آنها، روش مارکسیستیِ پشتِ تاکتیک هایش، یا انکار شده و یا درک نشده). البته این پذیرش صرفا برای تائید « نظریه مردان بزرگ تاریخ » است. آنها به « موضع منفرد » لنین در کنفرانس های سوسیالیستی بر علیه جنگ که در سوئیس برگزار شد (در زیمروالد در سپتامبر ۱۹۱۵ و در کینتال در آوریل ۱۹۱۵) بسیار اشاره کرده اند. بما گفته میشود که تنها ۸ نماینده در زیمروالد و ۱۲ نفر در کینتال از شکست طلبی انقلابی حمایت کردند (اکثریت که منتظر اصلاح بین الملل دوم بودند دست به حمایت از بیانیه صلح طلبانه زدند). البته، آنچه این تصویر بدان اشاره نمیکند این واقعیت است که لنین پیامبری نبود که در صحرا برای خود پرسه میزده، بلکه بخشی از یک جنبش زنده طبقاتی بود که هرچند در بخش های دیگر هم فعال بود، اما محکم ترین ریشه های مادی خود را در مبارزات ضد جنگ طبقه کارگر روسیه داشت.

جنگ جهانی اول در اوج تشدید مبارزه طبقاتی در سراسر اروپا آغاز شد. اعتصابات توده ای ۱۹۰۴ و ۱۹۰۵ در روسیه، لهستان و بلژیک، در اکثر کشورهای اروپایی، بازتاب داشت. به عنوان مثال، در بریتانیا از سال ۱۹۱۰ تا زمانی که جنگ آغاز شد، « بزرگترین موج مبارزات طبقه کارگر ... از زمان چارتیسم » (جنگ پس از جنگ، نشر سوسیالیستی، ص ۴) وسعت یافت. در اروپا طبقه حاکمه ای نبود که نسبت به مزایائیکه جنگ امپریالیستی میتوانست برای صلح اجتماعی (سازش طبقاتی - مترجم) به ارمغان بیاورد، باخبر و آگاه نبوده باشد. برای نمونه، در دوم آگوست ۱۹۱۴،

تزار روسیه در مانیفست سلطنتی خود، خواستار آن شد که « در این روزهای مخاطره انگیز، کشمکش و درگیری های داخلی باید فراموش شود ». و مطمئنا نزاع های داخلی بسیاری بودند که او در مورد آنها نگران باشد. در سال ۱۹۱۰ تعداد کارگران شرکت کننده در اعتصابات سیاسی به ۴۰۰۰ نفر کاهش یافته بود، اما در اعتصابات لنا گلدلفیل سال ۱۹۱۲، که صدها نفر از کارگران توسط پلیس به ضرب گلوله کشته شدند، نشان از شروع موج جدیدی از مبارزه را داشت، آنطوریکه تعداد کارگران شرکت کننده در اعتصابات سیاسی را، جدول زیر نشان می دهد.

اعتصابات سیاسی	
سال	**تعداد کارگران شرکت کننده**
۱۹۱۲	۵۵۰،۰۰۰
۱۹۱۳	۵۰۲۰۰۰
۱۹۱۴	۱،۰۵۹،۰۰۰ (ژانویه تا ژوئن)

حتی در ۳ هفته اول ماه جولای، ۴۲ اعتصاب شامل ۲۰۰،۰۰۰ کارگر، شکل گرفت. ولی:

> ... آغاز جنگ در اوت ۱۹۱۴ موجب فروکش شدن روحیه قیام شد ... موجی از حمایت میهن پرستانه برای جنگ همراه با سرکوبهای دولتی، منجر به ناپدید شدن اعتصابات تا ژوئیه ۱۹۱۵ شد.
> (پتروگراد سرخ، س الف اسمیت، ص. ۴۹)

در طول این ماه، ۲۹ اعتصاب (در مقایسه با میانگین ۵ اعتصاب در سال گذشته) و بیش از ۲۰۰ اعتصاب در سه ماهه آخر سال شکل گرفت. به عبارت دیگر، جنگ برای سرمایه داری روسیه، فقط مجال کوتاهی را فراهم کرد و همانگونه که لنین پیش بینی کرده بود، بحران اقتصادی ناشی از جنگ، سبب شد که مبارزه حتی شدیدتر نیز بشود.

حزب بلشویک در جنگ

در چنین شرایطی بلشویک ها چگونه گذران می کردند؟ غالبا استدلال می شود که حزب بلشویک، سخت گیری های لنین در مورد مسئله جنگ را، در داخل روسیه بازتاب نمی داد. شواهدی که در این مورد معمولا ارائه میشود یکی عملکرد ضعیف نمایندگان بلشویک مجلس (یا پارلمان) (کسانیکه به جای رأی دادن به اعتبارات جنگی، پارلمان را ترک کردند) در محاکمهٔ خود در فوریه سال ۱۹۱۵، میباشد و دیگری رد کردن مواضع لنین توسط کامنف بر این اساس که آنها به طور رسمی توسط کمیته مرکزی تصویب نشده بودند. با این حال، چنین شکست هایی « برای نشان دادن استحکام کافی » ، آنطوریکه لنین آنرا بملایمت مطرح کرد، اندک بود و به اعضای عادی حزب نرسیده بود. اگر چه بسیاری از کمیته های محلی از مفهوم کامل مواضع لنین مطمئن نبوده و اغلب فاقد اطلاعات لازم بودند، اما صرفا تعداد کمی از آنها به جرگه میهن پرستان (سوسیال شوونیست ها - مترجم) پیوستند. بسیاری از کمیته های محلی بدون دریافت اطلاعیه از طرف ارگان های مرکزی، مستقلانه، ترویج مواضع ضد جنگ را آغاز کرده بودند. کمیته پطرزبورگ، در اوایل ژوئیه ۱۹۱۴ (حتی قبل از رای دادن به جنگ در دوما) اولین بولتن بین المللی و ضد جنگ خود را منتشر کرد. در این بولتن اعلام شد که شعارهای

> مرگ بر جنگ! جنگ بر علیه جنگ! باید قدرتمندانه در سراسر ... روسیه پخش شود. کارگران باید به یاد داشته باشند که دشمنان آنها در ورای مرزها نیستند؛ در همه جا طبقه کارگر توسط ثروتمندان و صاحبان اموال و قدرت سرکوب شده است ... زنده باد همبستگی کارگری در سراسر جهان!
> (به نقل از **در آستانه ۱۹۱۷** توسط الکساندر شلیاپنیکوف ص ۱-۲۰)

شلیاپنیکوف که بزرگترین سازمانده بلشویک در پطرزبورگ بود، شکایت کرد که در این زمان بسیاری از روشنفکران، از مبارزه طبقه کارگر کنار کشیدند (اغلب برای شغلی در تداوم جنگ) و این باعث شد که کار تبلیغاتی سخت تر شود.

علاوه بر این، اوکرانا (پلیس مخفی تزاریست) به طور مداوم تلاش میکرد تا حزب بلشویک را نابود کند. نه تنها نمایندگان بلشویک دوما در نوامبر ۱۹۱۴ دستگیر شدند، بلکه اعضای کمیته پطرزبورگ در ماه ژوئیه ۱۹۱۴ و در ماه مه ۱۹۱۶ نیز دستگیر شدند. افزون براین، علاوه بر دستگیری صدها فعال کارگری، با مشکل کمبود بودجه نیز مواجه بودند. با این وجود، سازمان حزبی به دلیل ظرفیت کمیته های محلی هرگز متلاشی نشد، کمیته هائیکه نه تنها آموختنه بودند که بدون وجود روشنفکران کار کنند، بلکه در واقع ستون فقرات بلشویسم را تشکیل میدادند.

> تقریبا در همه جا، سازمان های کارگری خود را بدون روشنفکران یافتند، اما این مسئله، فعالیت آن‌ها را مثل دوره پیش از جنگ، فلج نکرد. سازمان های کارگری حالا رهبران پرولتری خود را به صحنه آورده بودند ... (همانجا ص ۹۱)

بدین ترتیب حزب بلشویک در اکثریت دوران جنگ، بدون داشتن دفتر حزب در روسیه (نماینده کمیته مرکزی در داخل روسیه) و بدون اینکه فلج شود، قادر به انجام کارها بود. این توفیق بدان دلیل بود که کمیته پطرزبورگ توانست نقش

هماهنگی و رهبری را ایفا کند و هنگامی که اعضای کمیته پطرزبورگ نیز دستگیر شدند، این وظیفه به کمیته ویتبورگ منتقل شد.

و این کمیته های محلی بودند که به مواضعی که لنین در صحنه بین المللی از آنها دفاع میکرد جان بخشیدند. همانطور که شلیاپنیکوف یک بار دیگر به ما می گوید:

> .. . محور کار ایدئولوژیکی هسته های غیرقانونی حزب ما که در اطراف مراکز صنعتی روسیه پخش بودند، نگرش نسبت به جنگ، مبارزه با شوونیسم و مبارزه بر علیه بهره برداری از سوژه « میهن پرستی » بود ... تبعید هزاران کارگر سازمان یافته، دستگیری و ارسال اعتصاب کنندگان به خط مقدم جبهه، از جمله شواهدِ کار فعال سازمان های کارگری، در طول جنگ میباشند. (همانجا)

خاطرات شلیاپنیکف پر از متون تبلیغات ضد جنگی است که بلشویک ها در هر مناسبت ممکن آنها را منتشر میکردند، به طور میانگین تعداد آنها، یک برگه برای هر هفته جنگ بود. آنها همیشه سعی میکردند شعار « مرگ بر جنگ » را در هر اعتصابی، در میان خواسته های اقتصادی هر کارخانه و همچنین در تصویب قطعنامه های علیه جنگ، بگنجانند.

نمونه اش، قطعنامه سپتامبر ۱۹۱۶ بود که « در مجمع عمومی بسیاری از شرکت های بزرگ تصویب شد » که توسط کمیته پطرزبورگ حزب بلشویک پیشنهاد شده بود:

مرگ بر جنگ!

ما، کارگران کارخانه ... ...، پس از بحث و تبادل نظر در مورد بحران کمبود مواد غذایی، به این نتیجه رسیده ایم که:

(۱) بحران کمبود غذا که در همه کشورها قابل مشاهده است، نتیجه اجتناب ناپذیر جنگ فعلی است که به تازگی، کاراکتر یک جنگ فرسایشی را به دست آورده است ؛

(۲) ادامه جنگ، بحران غذا، قحطی، فقر و تباهی توده مردم را عمیق تر خواهد کرد؛

(۳) در روسیه، بحران غذا با ادامه حکومت سلطنت تزاریست که اقتصاد کل کشور را در حالت ناپایداری کامل قرار داده، پیچیده تر شده است، تسلیم بدون قید و شرط به وسوسه سرمایه سرکش، هر گونه ابتکار عمل را از توده مردم گرفته است.

(۴) تمام اقدامات مرحله به مرحله برای مبارزه با بحران مواد غذایی (مثلا ایجاد تعاونی ها، افزایش دستمزدها، ایجاد غذاخوری ها و غیره) تنها می تواند تاثیرات بحران را کمی کاهش دهد اما علل آنرا از بین نمی برد؛

(۵) تنها راه موثر ِ مبارزه علیه بحران، مبارزه بر علیه علل بوجود آمدن آن است، یعنی مبارزه بر علیه جنگ و بر علیه طبقات حاکمه که آنرا طراحی کردند؛ با در نظر گرفتن همه اینها، ما از طبقه کارگر روسیه و تمامی دموکراتها می خواهیم که راه مبارزه انقلابی علیه سلطنت تزاریست و طبقات حاکم را با شعار « مرگ برجنگ » انتخاب کنند.

بلشویکها تنها حزب روسی بودند با سازمان سراسری، که برای رویدادهای ماه فوریه آمادگی بهتری داشتند، اما بالاتر از همه اینها، از لحاظ سیاسی کاملا مسلح و در درون طبقه کارگر فعال بودند. همه اینها در انقلاب فوریه و پس از آن، پوئن های فوق العاده ارزشمندی را برای این حزب، به ارمغان آوردند.

انقلاب فوریه

همانطور که مشاهده کردیم، جنبش اعتصابی بر علیه تأثیرات اقتصادی جنگ، در اوت ۱۹۱۶ آغاز شد که شاهد « بیشترین تعداد اعتصابات اقتصادی در ماه های جنگ بود » (پتروگراد سرخ ، ص ۵۱) در این زمان « با گسترش احساسات شدید ضدِ جنگ » کارگران برای اولین بار افزایش دستمزد قابل توجهی را به دست آوردند. (همانجا) اما، با وجود موج گسترده ای از همبستگی در این مبارزات، تا پایان ماه مارس، بطور فیزیکی سرکوب شدند. اما این سرکوب صرفا مبارزه جویی را، وقتیکه موج دوباره اعتصابات در پاییز تکرار شد، تشدید کرد. حالا، با کمبود مواد غذایی و افزایش قیمت مواد غذایی، کارد به استخوان کارگران پطرزبورگ رسیده بود. حتی شایعه پخش یک جزوه بلشویکی، برای اعلام اعتصاب کافی بود. از سپتامبر ۱۹۱۶ اعتصابات، شدیدا سیاسی و خواستار سرنگونی تزاریزم بودند و شعار بلشویکی « مرگ بر جنگ! » را در خود جا دادند.

در این مقطع، شلیاپنیکوف به لنین می نویسد که

> از خارکف گزارش شده است که ... موضع بعضی از رفقا اینست که ما در عصر انقلاب اجتماعی زندگی می کنیم. (همانجا صفحات ۱۸۹ و ۱۹۰)

این، موضع رهبران بلشویک در پطرزبورگ نبود (اگر چه در آن زمان لنین به سوسیالیست های سوئیسی چیزی شبیه آن را میگفت). در حالی که آنها رهبری اعتصابات پوتیلوف را که در ۱۸ فوریه ۱۹۱۷ بوقوع پیوست، در دست داشتند، اما تلاش کردندکه زنان را که آماده میشدند تا تظاهرات روز جهانی زن در ۲۳ فوریه را به اعتراض گسترده در برابر کمبود مواد غذایی تبدیل کنند، به رعایت احتیاط دعوت کنند. تظاهراتی که با شورش برای کمبود مواد غذایی همراه شد، جرقه انقلاب فوریه را زد. این وقایع نه تنها با یک اعتصاب عمومی نیز همراه شد، بلکه به اولین تمرد گسترده از دستورها در ارتش بر علیه رژیم تمام شد. تا ۲۵ فوریه دیگر هیچ نیروی قابل اعتمادی در ارتش وجود نداشت که دولت بتواند به آن اتکا کند. در این آشفتگی که خود به خود ایجاد شده بود: « مبارزین بلشویک غیر فعال نبودند ... آنها وقایع را بدقت دنبال کرده و در آنها شرکت میکردند. اما آنها نتوانستند رهبری جنبش را در دست گرفته و برنامه عمل روشن ارائه دهند ... » (لنینیزم تحت لنین، م لیبمن M. Leibman، ص ۱۱۷) به عنوان مثال، شلیاپنیکوف دو بار از توزیع اسلحه به کارگران که خواهان آن بودند، امتناع کرد (هرچند او بعدا چنین توجیه کرد که وقتی وظیفه اصلی، همراه کردن کارگران یونیفرم دار (سربازان- مترجم) با خود باشد، داشتن چند تفنگ دستی آنقدرها هم مهم نبود)، حتی بعضی از بلشویک ها از تلاش برای پایان دادن به این جنبش « زودرس » صحبت میکردند. تنها در ۲۶ فوریه بود که وقتی بیش از ۲۰۰،۰۰۰ کارگر برای ۳ روز به خیابان ها ریختند، بلشویکها برای اعتصاب عمومی اعلامیه صادر کردند.

شیوه عملکرد محتاطانه آنها قابل درک است. بعد از سالها کار صبورانه سازماندهی، در شرف رشد سازمانی امیدوار کننده ای بودند و بسیاری از زمینه هایی را که در سرکوب پس از انقلاب ۱۹۰۵ از دست داده بودند، داشتند آرام باز میافتند. یک شورش ناگوار زودرس، می توانست تمام آن دستاوردها را در غیاب یک قیام همگانی نابود کند. در واقع، آنها انتظار نداشتند که نیروهای ارتش به این زودی ها به توده ها بپیوندند (گرچه هسته های بلشویکی در ارتش از سپتامبر ۱۹۱۵ فعال بودند). همانطور که لنین بعدا خاطر نشان کرد:

> تاریخ به عنوان یک کل و بویژه تاریخ انقلاب، همیشه در محتوا، غنی تر، متنوع تر، در کاراکتر چند شکلی تر، پر جنب و جوش تر و هوشمندانه تر از آنیست که حتی بهترین احزاب تصور کرده اند ... (منتخب آثار جلد XXXI، ص ۹۵)

نکته اینجاست که عکس العمل آن احزاب به آن وضعیت چگونه بوده است. گاهی اوقات ادعا می شود که حضور ضعیف بلشویک ها در شورای پطرزبورگ در ماه مارس ۱۹۱۷ ناشی از عدم آمادگی آنها در زمان وقوع انقلاب بود.

این صراحتا درست نیست. بلشویک ها در طول جنگ تنها حزبی بودند که مبارزه برای مطالبات اقتصادی را به ضرورت سرنگونی حکومت و پایان دادن به جنگ پیوند داده بودند. در ماه فوریه، علی رغم تمامی درنگها و تردیدهایشان، کماکان ریشه های خود را در درون مبارزات توده ای، حفظ کردند. همانطور که مارک فرو میگوید، در ۲۵ فوریه « بلشویکها سازمان دهندگان اصلی اعتصابات و عرض اندام کردن ها » بودند (فوریه ۱۹۱۷، ص ۳۷) او همچنین یادآور می شود که آنها برای اولین بار مسئله احیای شوراهای سال 1905 را مطرح کردند (آنها برای اولین بار در سپتامبر ۱۹۱۵ در پاسخ به انتخابات کمیته های صنایع جنگی تزار این پیشنهاد را مطرح کردند). این حقیقت که شوراها، در نهایت توسط منشویکها به رهبری گوزدوو، رهبر طرفدار جنگ گروه کارگران کمیته صنایع جنگی، به صحنه آورده شدند، به اندازه کافی نشان میداد که هدف واقعی احیای شوراها، بازگرداندن مبارزه کارگران در راستای اهداف امپریالیستی بورژوازی روسیه بوده باشد. این موضوع را در مورد چیدمان هیئت انتخابی نیز میتوان دید که برای هر ۱۰۰۰ کارگر کارخانه یک نماینده و برای هر هنگ نیز یک نماینده انتخاب شده بودند. بسیاری از کارخانجات کوچکتر که منشویکها غالب بودند، علی رغم اندازه نیروی کارشان، یک نماینده فرستادند. بسیاری از سربازان توسط افسران خود نمایندگی شده بودند و چون عناصر سرباز، دو سوم شورا را تشکیل میدادند، واضح است که عناصر انقلابی (لازم به یادآوریست که در تاریخ ۲۸ فوریه هنگامیکه انتخابات برگزار میشد هنوز مبارزه خیابانی با پلیس ادامه داشت) هیئت انتخابی متناسب با کمیت انقلابی نبود. این بدان معنا بود که بلشویک ها در ابتدای روزهای شورای پطرزبورگ به تعداد کافی نمایندگی نشده بودند. اما به محض اینکه شوراهای محلی در مناطق کارگری شروع به رشد کردند، بلشویکها عمدتا به دلیل نقش قبلی خود در مبارزات ضد جنگ، به کسب اکثریت دست یافتند. از این پایگاه بود که بلشویک ها توانستند حمایت خود را تقویت کنند و در نهایت تا سپتامبر ۱۹۱۷ شورای پطرزبورگ را به ارگان انقلابی توانا برای دگرگونی انقلابی تبدیل کنند. اما آنها بدین دلیل پیروز شدند که با اعلام جمهوری، به تلاش‌ها برای جنگ ملی، آویزان نشدند. تبدیل جنگ امپریالیستی به یک جنگ داخلی یک شعار صرفا تاکتیکی نبود، بلکه ریشه در برنامه سیاسی جدید بلشویسم داشت. این برنامه در نهایت تنها در آوریل ۱۹۱۷، شکل گرفت، زمانی که لنین در مبارزه برای از بین بردن آخرین اثرات و بقایای سوسیال دموکراسی در درون حزب، پیروز شد. این موضوعی است که ما اکنون به آن خواهیم پرداخت.

پاورقی:

۱) روزنامه اصلی حزب سوسیال دموکرات آلمان.

۲) برای مطالعه جامع این دیدگاه، رجوع کنید به مقالات منتشر شده در چشم اندازهای انقلابی شماره ۱۸ تا ۲۲ .

فصل ۲

قدرت دوگانه: اولین گام در راه انقلاب بین المللی

« هیچ کسی قبلا راجع به قدرت دوگانه فکر نکرده بود و یا نمی توانست بکند »

در تاریخ ۳ آوریل ۱۹۱۷، لنین از تبعید سیاسی در سوئیس به روسیه بازگشت. « قیام مردمی » (این کلمات از شورای دولتی تزار است) منجر به استعفای و دستگیری نیکلاس و سایر افراد سلسله رومانوف شده بود. سلطنت نیمه فئودالی نیکلاس و سایرین که قرنها مردم روسیه را سرکوب کرده بود، سرنگون شده بود. ملاکین و سرمایه دارانی که از قدرت اقتصادی برخوردار بودند، ابتدا فکر کردند که شاید با برقراری سلطنت مشروطه بتوانند موج انقلاب را فرو نشانند، اما حالا امید به « دولت موقت » بسته بودند که توسط کمیته دوما به منظور « ۱) تدارک برای برگزاری مجلس مؤسسان و ۲) اداره کشور تا زمان برگزاری مجمع عمومی »، تعیین شده بو،.

اما اگرچه این کمیته خود-گمارده رژیم قدیم، مسئولیت ریاست « روسیه آزاد شده » را بر عهده گرفته بود، اما قدرت واقعی که هر دولت باید بدان تکیه کند، در جای دیگری قرار داشت: با کارگران و سربازان خسته از جنگ که انقلاب ماه فوریه را انجام داده بودند، کسانیکه ارگان های دموکراسی مردمی یعنی شوراها را که در قیام انقلابی ۱۹۰۵ در روسیه شکل گرفته بودند را، داشتند بازسازی میکردند. در همان روزی که دوما کمیته خود را در کاخ تاوریدتشکیل داد، یک کمیته اجرایی شورای نمایندگان کارگری (عمدتا متشکل از منشویک ها) برگزاری اولین شورا پس از ۱۹۰۵، را در همان ساختمان اعلام کرد. در آن شب، نمایندگان به قصر رفتند، آنطوریکه سوخانوف (کسی که به عنوان عضو کمیته مرکزی انتخاب شد و بعدها به یک منشویک انترناسیونالیست عوض شد) به ما می گوید:

> همانجا فوراً پیشنهاد شد و با کف زدن و هلهله فراوان تصویب شد - در هم آمیختن ارتش انقلابی و پرولتاریای پایتخت و ایجاد یک سازمان متحد، بعد از آن تاریخ، بنام شورای نمایندگان کارگران و سربازان...

در همان جلسه، نمایندگان، یک کمیته اجرایی را که عمدتا از منشویکها تشکیل شده بود انتخاب کردند، که روز بعد، این کمیته گسترش یافت تا نمایندگان همه احزاب چپ را شامل شود. قدرت واقعی، در این ارگان پویای دموکراسی مردمی، که توسط کارگران مسلح و سربازان ایجاد شده است، نهفته بود. برای این، شاهد بهتری از « دستور شماره ۱ به پادگان نظامی منطقه پتروگراد » نیست که شورا آنرا در اول ماه مارس صادر کرد. این دستور خواستار انتخابات گسترده تر برای تشکیل شورا در رده های مختلف نیروهای مسلح شد و به طور شایان اعلام کرد:

> (۳) در تمام اقدامات سیاسی، واحدهای نیروی زمینی به شورای نمایندگان کارگران و سربازان و کمیته های آن پاسخگو هستند.
>
> (۴) دستورات کمیسیون نظامی دولتی دوما، به استثنای مواردی که در آن با دستور شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان تناقض دارد، اطاعت شود. (تاکیدات در اصل)

واضح است که این شورا بود که اساس قدرت مسلحانه در دولت را کنترل می‌کرد نه دولت موقت. و در واقع وسعت قدرت شوراها، خیلی بیشتر از صدور احکام بود. بر مبنای اصل انتخاب مستقیم هیئت منتخبین، شورا قلب پروسه انقلابی بود که اعتماد توده ها را داشت. در حمل و نقل پطرزبورگ، توزیع مواد غذایی و تمام اداره شهرداری توسط شورا سازمان داده میشد. گارد انقلابی برای تصرف نهاد های کلیدی مانند بانک دولتی، خزانه داری، ضرابخانه و دفتر چاپ، اعزام شد. تا اواسط ماه مارس، گوچف، که زمانی رئیس کمیته صنایع جنگی تزار بود، اکنون وزیر ارتش و نیروی دریایی دولت موقت، به یکی از ژنرال هایش چنین شکایت کرد:

دولت موقت صاحب هیچ قدرت واقعی نیست و دستورات آن فقط تا آنجا که نمایندگان شوراهای کارگران و سربازان مجاز میشمارند اجرا میشود که مهمترین عناصر قدرت واقعی را در دست دارند مانند سربازان، خدمات راه آهن، پست و تلگراف. باید گفت که دولت موقت تنها در صورتی وجود دارد که توسط شورا مجاز باشد.
(تاریخچه انقلاب روسیه ، کارمیشل ص ۶۹)

اگر هنوز شورا حمایت توده ها را داشت، پس اقتدار دولت موقت که به عنوان دولت « رسمی » روسیه شناخته میشد، از کجا ناشی میشد. جواب این سئوال درخود شورا نهفته است، در دوم ماه مارس، زمانی که از دولت موقت حمایت کرد، به طور داوطلبانه قدرت خود را از دست داد.

برای منشویک هایی که در مراحل اولیه انقلاب از حمایت اکثریت نمایندگان شورا بهره مند بودند، این همان چیزی بود که باید میبود. با توجه به «مارکسیسم» مکانیکی آنها، انقلابی که در جریان بود، تنها انقلاب کلاسیک بورژوا دموکراتیک بود که وظیفه آن از بین بردن بقایای فئودالیسم در روسیه و گشودن راه برای توسعه سرمایه داری روسیه بود، که در این مسیر تاریخی، شرایط را برای پرولتاریا و انقلاب سوسیالیستی فراهم کند. از آنجاییکه این یک انقلاب کاپیتالیستی بود، پس طبق فرمول، این طبقهٔ سرمایه دار بود که باید دولت را در اختیار میداشت. برای منشویک های ظاهرا سوسیالیست، دولت موقت منشاء طبیعی اقتدار بود. تنها نقش ممکن برای شوراها فقط می توانست نوعی نظارت بر بورژوازی باشد تا اینکه که وظایف دموکراتیک انجام یابد.

اگرچه بلشویک ها نمی خواستند که نقش توده های کارگر، صرفا به تماشاگر یا نظارت بر انقلاب بورژوائی تقلیل یابد، با این حال، در سایه تئوری انقلاب دموکراتیک، فعالیت آنها نیز محدودیت پیدا کرد. درپیآمد سال ۱۹۰۵، که نشان دهنده ضعف و بی نظمی سیاسی بورژوازی روسیه بود، لنین تاکتیک های حزب سوسیالیست را برای انقلاب آینده در روسیه تعریف کرده بود. در آنها نه تنها نشانی از خودداری از پذیرش قدرت سیاسی نبود، بر عکس، لنین استدلال میکرد که پرولتاریای روسیه باید در اتحاد با دهقانان « دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک » را ایجاد کند تا انقلاب بورژوایی به سر انجام برسد. این به نوبه خود باید طلیعه انقلاب پرولتری و سوسیالیستی می بود. اگر چه این دیدگاه بسیار پویا تر از نگرش منشویک ها بود و این واقعیت را مد نظر داشت که مبارزه طبقاتی بین کارگران و سرمایه داران در روسیه با وجود جمعیت عمدتا روستایی اش فی الحال وجود دارد، با این همه، هنوز وظایف دموکراتیک انقلاب بورژوازی را بر اساس نرم روز، در صدر قرار میداد.

« دو قدرت در یک دولت واحد، در کنار هم، <u>نمیتواند دوام</u> بیآورند ، یکی از آنها مجبور است که کنار رود »

زمانی که انقلاب فوریه بوقوع پیوست، برنامه حزب بلشویک هنوز مبتنی بر این ایده بود که نخستین وظیفه، تکمیل انقلاب دموکراتیک است و فعالیت های اولیه سازمان های حزبی مختلف در پطرزبورگ، بدون در نظر گرفتن سیمای سیاسی آنها، این واقعیت را منعکس میکردند. طبق مانیفست بلشویکی که در فوریه توسط دفتر کمیته مرکزی روسیه (شلیاپنیکوف، مولوتوف و زولوتسکی) تهیه شده بود، همزمان با ادامه سیاست انقلابی مخالفت با جنگ، طبقه کارگر و سربازان انقلابی را فرا میخواند تا « یک دولت موقت انقلابی » را به منظور ایجاد یک جمهوری دموکراتیک تاسیس کنند تا اصلاحاتی نظیر ۸ ساعت کار در روز، مصادره املاک و مستغلات، ایجاد یک مجلس مؤسسان بر اساس حق رأی همگانی و مخفی، به سرانجام برساند. پس از تشکیل دولت موقت، پراودا، زیر نظر نظر دفتر حزبی، با طرح هفت موضوع اصلی، آنرا بعنوان « دولت سرمایه داران و مالکان » محکوم کرد و به تشکیل شورا برای ایجاد « جمهوری دموکراتیک » فراخوان داد. کمیته ناحیه ویبورگ، که در یک منطقه کلیدی کارگری پطرزبورگ فعالیت می‌کرد و نقش مهمی در اقدامات انقلابی داشت، برای شورا ایفای نقش مهمتری را پیش بینی کرد. در پنجم ماه مارس، به کمیته پطرزبورگ پیشنهاد کرد که « وظیفه عاجل، ایجاد یک دولت موقت انقلابی ست که از اتحاد شوراهای

محلی کارگران، دهقانان و سربازان در سراسر روسیه سر بر آورده باشد ». در این پیشنهاد، تقویت شوراها در آماده سازی برای « تسخیر کامل قدرت مرکزی » و استقبال محدود از دولت موقت « تا زمان تشکیل یک دولت انقلابی از شوراهای کارگران، دهقانان و سربازان، و آن هم تنها تا آنجا که اقدامات آن با منافع پرولتاریا و توده های دموکراتیک وسیع سازگار باشد»، تاکید شده بود.

اما رهبران کمیته پطرزبورگ کمتر تمایل داشتند که پرولتاریا را از دولت موقت جدا کنند. حتی قبل از بازگشت کامنف، مارنف و استالین از تبعید سیبری به هیئت تحریریه پراودا، این کمیته، دولت موقت را به عنوان عامل انقلاب دموکراتیک پذیرفته و از تصویب کمیته ویبورگ خودداری کرده بود. در عوض، تصمیم گرفت که با دولت موقت تا زمانیکه « اقداماتش مطابق با منافع پرولتاریا و توده های دموکراتیک گسترده مردم باشد » مخالفت نکند. افزون بر این، هنگامی که کامنف پا را حتی فراتر گذاشت و در صفحات «پراودا» کل سیاست بلشویکها را راجع به جنگ زیر سئوال برد و با استدلال اینکه مردمِ آزاد تنها می توانند « گلوله را با گلوله و خمپاره را با خمپاره » پاسخ دهند، بیشرمانه خواستار دفاع ملی شد، در میان اعضای عادی حزب، سر و صدا بپا کرد.

طبق گفته شلیاپنیکوف، « خشم و رنجش در میان اعضای محلی حزب بسیار بود و هنگامی که کارگران متوجه شدند که پراودا توسط سه ویراستار سابق که از سیبری برگشته اند، تسخیر شده، خواستار اخراج آنها از حزب شدند. » اعتراضات از کمیته های محلی از جمله ویبورگ (که در « پراودا » چاپ شد) به این معنا بود که سردبیران جدید هیچ مقاله ای را که به صورت آشکارا به نفع دولت موقت و سیاست دفاع ملی باشد، نمی نوشتند. اما سردرگمی ها باقی ماند. در نهایت در ارتباط با دولت موقت، خط حزب را استالین پیشنهاد کرد و ظاهرا توسط کنفرانس حزب در ماه مارس، اولین کنفرانس سراسری شورا های روسیه، در پایان ماه مارس بتصویب رسید که به سختی از سیاست اکثریت منشویک قابل تشخیص بود. کنفرانس حزبی موفق نشد که به صدور قطعنامه در مورد جنگ دست یابد، اما در خود کنفرانس شوراها، بلشویکها به « قطعنامه حمایت از دولت موقت » رسما رای دادند که بر این تائید میکرد که :

> « ضرورت تدریجی کنترل سیاسی و نفوذ بر دولت موقت و ارگان های محلی آن، ایجاب میکند که دولت موقت برای مبارزه بی امان علیه نیروهای ضد انقلابی متقاعد شود، قدم های قاطعانه ای را برای دموکراتیزه کردن کامل تمام جنبه های زندگی روسیه برداشته و برای صلح جهانی بدون الحاق ها و یا جبران خسارت ها، براساس خودمختاری ملل، آماده کند »

جای تعجب نیست که بسیاری از بخش های حزب فکر میکردند که وحدت با منشویک ها امکان پذیر است!

با توجه به سردرگمی درونی حزب بلشویک، اشتباه است که واگذاری قدرت شوراها به سرمایه دارها، به سادگی صرفا به علت سطح پایین آگاهی طبقاتی توضیح داده شود، آنطوریکه توسط اقلیت بلشویکها در شوراها نشان داده شد. انقلاب فوریه اولین رویداد در دوره امپریالیستی بود. هیچ حزبی نمیتوانست که یک استراتژی کاملی برای پیشبرد مبارزه پرولتاریا، بعنوان بخشی از یک انقلاب سوسیالیستی در جهان، داشته باشد. کارگران و سربازان روسی مجبور بودند که مبارزه برای گرفتن کامل قدرت شورها را یاد بگیرند. حزب بلشویک، هم نشانگرِ ارتقاء و هم محدودیت آگاهی طبقاتی بود. این حقیقت که از همان اوایل فوریه، بخش هائی از طبقه کارگر که پایگاه محکم بلشویک ها را تشکیل میدادند، حاضر بودند که برای قدرت شوراها مبارزه کنند، گواه این امر است.

بنابراین، حتی در جایی مانند ویبورگ، که بلشویک ها از روز اول در شورای محلی اکثریت داشتند، برای کارگران آگاه پیشرو، در عین حمایت مشروط از دولت موقت، فراخوان به شوراها برای تدارک کسب کامل قدرت، متناقض بود. تا زمانی که تصور بر این بود که « مشکل اساسی ایجاد یک جمهوری دموکراتیک » ست (شماره اول پراودا)، مطالبه قدرت شورائی (قدرت گرفتن ارگان های نخستین دولت کارگری در راستای خطوط کمون پاریس)، تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی (یعنی مبارزه طبقاتی انقلابی)، ناسازگار مینمودند. دموکراسی پارلمانی، بر اساس

انتخابات هر چند سال یکبار « مردم » - یعنی همسان شمردن استثمارگران و استثمار شوندگان، بالاترین شکل دموکراسی بورژوایی است. اما با قدرت شورائی تلفیق ناپذیر است که تنها زمانی می تواند معنی داشته باشد که طبقه کارگر دستگاه دولتی سرمایه داری را سرنگون کند. به همین ترتیب، حتی در دموکراتیک ترین جمهوریهای پارلمانی، منافع « ملت »، مستلزم مشارکت همگانی در جنگهای « دفاع ملی » علیه قدرتهای سرمایه داری دیگر میباشد.

تا اوایل ماه آوریل حزب بلشویک تلاش کرد که به برنامه انقلاب دموکراتیک وفادار بماند، تلفیق با یک امر تلفیق ناپذیر، منجر به سردرگمی در مورد مسئله جنگ و اقدام به توافق با دولت موقت شد. قبل از اینکه حزب بتواند یکبار دیگر طبقه کارگر روسیه را به طور جدی در مسیر انترناسیونالیسم پرولتری و استقلال سیاسی از طبقه سرمایه دار قرار دهد، چارچوب قدیمی باید رها میشد و بجای آن، امر دیگری قرار میگرفت. این وظیفه را لنین، پیشاپیش در **نامه هایی از راه دور**، آغاز کرده بود، تنها یکی از آنها توسط انتشارات پراودا (با کاهش قابل توجه) منتشر شده بود. با ورود به روسیه، او در موقعیتی بهتری قرار گرفت تا دیدگاهایش مورد نظر قرار گیرد.

« ما باید بدانیم که چگونه فرمول های قدیمی را مکمل و اصلاح کنیم »

همه از حیرت و بهت زدگی کسانی که سخنرانی اول لنین را در ایستگاه فنلاند شنیدند، باخبرند. مغایرت بین این و جهت گیری رهبری حزب در طول ماه مارس، قطعا شگفت انگیز بود. در پاسخ به سخنرانی و خوشامدگویی رسمی چکیده (رئیس منشویک شورای پطرزبورگ) که امیدوار بود که لنین بتواند از فرقه گرایی جلوگیری کند و هدف ظاهرا مشترک « متصل کردن صفوف دموکراتیک » را برای دفاع از انقلاب دنبال کند، سوخانوف به ما می گوید که لنین اعلام کرد :

> رفقای عزیز، سربازان، ملوانان و کارگران! من خوشحالم که انقلاب پیروزمند روسیه را به شما به عنوان پیشگام ارتش بین المللی پرولتاریا، خوش آمد بگویم ... جنگ امپریالیستی دزدان دریایی آغاز جنگ داخلی (طبقاتی) در سراسر اروپا است ... در آینده ای نه چندان دور، با فراخوان رفیقمان کارل لیبکنشت، مردم سلاح های خود را بسوی استثمارگران سرمایه دار خود خواهند گرفت ... انقلاب سوسیالیستی بین المللی طلوع کرده است ... آلمان در حال جنب و جوش است ... هر لحظه ممکن است که کل سرمایه داری اروپا سقوط کند. انقلاب روسیه که توسط شما انجام شده راه را آماده کرده و یک دوران جدیدی را گشوده است. زنده باد انقلاب سوسیالیستی جهانی.

برای منشویکها و بلشویکهای قدیمی که در درون محدوده عقیم انقلاب دموکراتیک به دام افتاده بودند، تصویر لنین از انقلاب روسیه به عنوان آغاز انقلاب سوسیالیستی بین المللی « هذیان‌گوئی یک دیوانه » یا کسی که از واقعیت های سیاسی روسیه به دور بوده، به نظر رسید. به هزاران نفر از کارگران عادی و سربازانی که توسط کمیته پطرزبورگ بسیج شده بودند (بسیاری از ویبورگ) این سخن باید مانند یک هوای تازه به نظرشان رسیده باشد. اما سخنان لنین، لفاظی فرصت طلبانه نبود. آنها با نظرات او و بوخارین در تجزیه و تحلیل مارکسیستی امپریالیسم مطابقت داشتند؛ آن سخنان در راستای سیاست شکست طلبی انقلابی بود که لنین برای حزب و چپ زیمروالد در موضوع جنگ شکل داده بود. آنچه که اکنون باید انجام داده میشد این بود که حزب را متقاعد کند که چارچوب برای تعیین سیاست حزب، دیگر صرفا اقتصاد و جامعه روسیه نیست، بلکه باید وضعیت سرمایه بین المللی مد نظر باشد که باعث جنگ امپریالیستی و ویرانی بی سابقه ای شده و وضعیت انقلابی بین المللی را ایجاد کرده است. به طور خلاصه، او مجبور بود که ثابت کند که واقعیت خودش فراتر از برنامه دموکراتیک بورژوایی رفته است:

> آن فرمول منسوخ شده است. دیگر اصلا چیز خوبی نیست. مرده است و احیای آن بیفایده است.
> (**نامه در باره تاکتیک ها**، آوریل ۱۹۱۷)

این صرفا جنگ آکادمیک کلمات نبود. برای مارکسیست ها، « تئوری نه اصول جزمی، بلکه یک راهنمای عملیست »، و **تزهای های آوریل لنین درباره وظایف پرولتاریا در انقلاب کنونی** به منظور نشان دادن راه کار عملی برای یک حزب پرولتری بود که به علت تسلط دگماتیسم و چسبیدن به یک برنامه قدیمی، در معرض خطر از دست دادن بخش های پیشرفته طبقه کارگر بود. در آغاز او تقریبا کاملا در میان رهبری حزب منزوی شده بود. در چهارم آوریل، او تزهایش را به دو جلسه ارائه کرد: یکی به هیئت انتخابی بلشویکها در کنفرانس حزبی و دیگری به هیئت انتخابی بلشویکها و منشویکها در کنفرانس شوراها که اخیرا به پایان رسیده بود. فقط کولنتای که اخیر به بلشویسم پیوسته بود، در حمایت از آنها صحبت کرد. این تزها در مجله « پراودا » به عنوان نظریه شخصی لنین منتشر شد و از سوی سردبیران با درج سلب مسؤولیت اعلام شد که:

> در مورد طرح کلی رفیق لنین، به نظر ما فرض اینکه عمر انقلاب بورژواز-دموکراتیک به سر رسیده و برای تحول فوری این انقلاب به یک انقلاب سوسیالیستی، باید فرخوان داد، غیر قابل قبول است

اما این انزوا، او را دلسرد نکرد. او آماده بود که از کمیته مرکزی استعفا دهد و به جای اینکه دیدگاه هایش را تغییر دهد، حاضر بود به عنوان عضو ساده حزب، از بحث های خود دفاع کند. همانطور که شد، او بقیه ماه آوریل را به تکرار استدلال های این **تزها** و توسعه نکات ضروری آن صرف کرد تا در کنفرانس آینده حزبی ارائه کند. ما می توانیم این موارد را به صورت زیر خلاصه کنیم

- صرفنظر از وجود یک دولت جدید در روسیه، جنگ هنوز یک جنگ امپریالیستی ست که برای منافع سرمایه داری به پیش میرود. با توجه به اینکه بخش های وسیعی از توده ها توسط بورژوازی فریب داده شده اند تا باور کنند که اکنون جنگ می تواند به عنوان دفاع انقلابی قلمداد شود، حالا وظیفه این است که صبورانه توضیح داده شود که **« بین سرمایه و جنگ امپریالیستی ارتباط ناگسستنی وجود دارد و اثبات اینکه بدون سرنگونی سرمایه، پایان دادن به جنگ با یک صلح واقعا دموکراتیک غیرممکن است »** حزب باید تضاد گفته های حکومت موقت در مورد « صلح بدون الحاق » و اقدامات آن را افشا کند. این کمپین باید در جبهه ها نیز همراه با فراخوان برای اعلام برادری به پیش رود. دومی باید با هدف **« افزایش حس برادری از سطح انزجار غریزی علیه جنگ به درک روشن سیاسی از چگونگی خروج از جنگ بیانجامد »** .

- انقلاب روسیه اکنون از مرحله اول خود وارد مرحله دوم می شود. اولی به دلیل **« کمبود آگاهی کافی و سازماندهی پرولتاریا »** قدرت را در دست بورژوازی قرار داد. مرحله بعدی **« باید قدرت را در دستان پرولتاریا و فقیرترین بخش ها قرار دهد»** .

- عدم پشتیبانی از دولت موقت، عدم باز تولید این توهم که دولت سرمایه داری می تواند چیزی به غیر از دولت امپریالیستی باشد.

- تا زمانی که بلشویک ها در شوراها اقلیت داشته باشند، وظیفه حزب این است که اشتباهات احزاب دیگر (منشویک ها، انقلابیون سوسیالیست) را که توده ها تحت تأثیر آنها نوسان میکنند، توضیح دهد، در همان حال « ضرورت انتقال کل قدرت دولتی به شوراهای نمایندگان کارگران » را تبلیغ کند.
- نه به جمهوری پارلمانی.

- وزنه تاکید در برنامه کشاورزی به شوراهای نمایندگان کارگران کشاورزی سپرده شود. شوراهای جداگانه برای دهقانان فقیر. مصادره همه املاک ملاکین و قرار دادن املاک در دسترس « حساب عمومی» توسط شوراهای کارگران کشاورز .

- نیاز به تشکیل کنگره حزبی برای تغییر برنامه حزب در مورد امپریالیسم و جنگ؛ ماهیت دولت پرولتاریا؛ منسوخ شدن برنامه حداقل ؛ و تغییر نام حزب به حزب کمونیست.

- نیاز به ابتکار عمل در ایجاد یک بین الملل جدید انقلابی .

تزها، از واقعیت جنگ امپریالیستی و وجود شوراها، تاکتیک و استراتژی راهبردی را برای حزب مهیا کرد که هدف آن رهبری توده های کارگر در انقلاب سوسیالیستی بود.

« بگذارید که حزب کمونیست پرولتاریا را ایجاد کنیم؛
عناصر آن پیشاپیش توسط بهترین طرفداران بلشویسم وجود یافته اند »

در طی یک ماه، نگرش حزب نسبت به این **تزها** یعنی از مسخره کردن و خصومت تا به پذیرش گسترده آنها به عنوان اساس قطعنامه های کنفرانس آوریل، تغییر یافت. بسیار ساده اندیشانه و نادرست است که این موضوع با رهبری کاریزماتیک لنین توضیح داده شود. علیرغم مواضع مستحکم او در حزب، پس از بازگشت از تبعید، دیدگاه های او تحت غیر واقعی بودن، توسط کمیته مرکزی رد شده بود. حالا این خود واقعیت بود که اعتبار دیدگاه های لنین را به رهبری حزب به عنوان یک کل تحمیل میکرد. در حقیقت، **تزها** بازتاب حس عمومی اعضای عادی حزب در حوزه هائی مانند ویبورگ و کرنشتات بودند، جایی که مشکلی برای متقاعد کردن کارگران و ملوانان انقلابی برای مخالفت با دولت موقت و ایجاد قدرت شوراها، وجود نداشت. یا به عبارت ساده تر، لنین بسیار بیشتر از دیگر رهبران بلشویک، با طبقه کارگر انقلابی در ارتباط بود.

اما هرچقدر وضعیت قدرت دوگانه بیشتر ادامه یافت، نابخردی تلاشها برای فشار به دولت موقت برای اقدام به نفع توده ها، بیشتر آشکار شدند. در حالی که وزیران، تصمیم در مورد سرنوشت املاک ملاکین را، این دست و آن دست میکردند، دهقانان پیشتر زمینها را تصاحب کردند. مشکل غذا حل نشده بود؛ قحطی بالا گرفته و قیمت نان هنوز هم افزایش مییافت. مهمتر از همه، جنگ کماکان ادامه داشت. صلح مثل همیشه دور از دست رست بنظر میرسید. سیاست دولت موقت برای کشیدن توده ها به سهیم شدن در مسئولیت جنگ از طریق شوراها تحت پوشش دفاع از انقلاب، زمانی که میلوکوف (وزیر امور خارجه) یادداشتی را به متفقین تلگراف کرد که به آنها اطمینان دهد که اعلام صلح بدون الحاق، مشمول زیرین نمیشود

> ... هر گونه اهمال از طرف روسیه در مبارزه مشترک با متفقین. کاملا برعکس، آرزوی تمام ملت برای ادامه جنگ جهانی تا پیروزی قاطع، قوی تر شده است ...

بلافاصله تظاهرات گسترده علیه میلوکوف و جنگ در سراسر روسیه شکل گرفت. در ۲۱ آوریل، ۱۰۰،۰۰۰ کارگر و سرباز در پطرزبورگ برای صلح تظاهرات کردند. شورای پطرزبورگ از سراسر روسیه، از سوی شوراها، قطعنامه های اعتراضی بر علیه گفته های میلوکوف دریافت کرد.

در طی بحران ماه آوریل، سه روز قبل از کنفرانس حزبی، برخی از کمیته های محلی حزب (کرنشتات، پطرزبورگ، هلسینگفورس) شعار «زنده باد شوراها» را به عنوان خواست سرنگونی فوری دولت موقت تفسیر کردند. کمیته کرونشتات سربازان و ملوانان مسلح را در تظاهرات صلح با شعار « مرگ بر دولت موقت » رهبری کرد. حتی قبل از اینکه حزب قطعنامه های لنین را به طور رسمی تصویب و « همه قدرت به شوراها » را به عنوان شعار رهنمون وقت بپذیرد، حزب بلشویک با مشکلی مواجه بود که در ماههای بعدی خود را دوباره نشان داد: و آن اینکه، بخش های مبارزه جو، وضعیت را بشکل خوشبینانه، مساعد ارزیابی کرده و به دام تلاش زودرس برای قیام، میفتادند. اما این مشکلِ حزبی بود که قصد داشت بهترین شرایط ممکن را برای حمله موفق به قدرت حاکم فراهم کند. پس از بحران آوریل و کنفرانس حزبی، سئوالی که حزب بلشویک از خود میپرسید این نبود که آیا شوراها باید قدرت دولتی را بدست گیرند یا نه، بلکه مسئله «چگونه» و «چه وقت» بودن آن بود.

« تجربهٔ واقعیِ روزانه، به توهمات خرده بورژوایی، خط بطلان کشید .. »

بورژوازی، بحران سیاسی خود را با انکار یادداشت میلوکوف، یعنی با کنار گذاشتن نویسنده آن، حل کرد. حالا کمیته اجرایی شوراها با قبول شرکت در یک دولت ائتلافی، به نجات حکومت رسید. ۶ وزیر به اصطلاح سوسیالیست (از اس آرها و منشویکها) توسط کمیته پیشنهاد شد. در پنجم ماه مه، قطنامه پیشنهادی مخالفت با « وزرای

سوسیالیست » بلشویک ها به شورای پطرزبورگ، تنها ۱۰۰ رای آورد. علیرغم نفوذ روزافزون حزب بلشویک، هنوز تا تعیین سیاست شوراها به عنوان یک کل، راه درازی در پیش بود. در اوایل ماه مه، سرمایه داران روسی و متحدان آنها امیدوار بودند که جبهه های رو به زوال جنگ را احیا کنند و برای یک حمله نظامی جدید، با دخیل کردن شوراها در دولت خود، حمایت مردمی را به دست آوردند. کرنسکی، سخنگوی خود گمارده شوراها در دولت موقت قبلی، حالا وزیر جنگ شد و نیروی دریایی برای فریب توده ها با استفاده از بحث تقویت قدرت کنترل شوراها بر دولت، تلاش جدیدی را آغاز کرد. اما هنوز توده ها به اندازه کافی آگاه نبودند تا متوجه شوند که قدرت شوراها با چنین حکومتی ناسازگار است؛ که تحمیل سیاست صلح بر عاملان امپریالیسم، غیرممکن است. روحیه مردم آنطوریکه تروتسکی بیان کرد، این بود که اگر وجود یک کرنسکی در دولت درست است، پس شش تا کرنسکی، حتی بهتر هم خواهد بود.

اما در حالی که کرنسکی خود، به بوکوانن، سفیر امپریالیسم بریتانیا گزارش میداد که « شوراها به مرگ طبیعی خواهند مرد »، سوسیالیست های واقعی و انقلابیون بلشویک، به لفاظی تو خالی خرده بورژوا ها درباره دموکراسی انقلابی، با خط مشی روشن سیاسی **« نیاز برای انتقال کل قدرت دولت به پرولتاریا و نیمه پرولتاریا »** صبورانه پاسخ میدادند. حالا حزب در کلیات خود پذیرفته بود که وظیفه اش « افزایش تعداد شوراها، تقویت آنها و تثبیت وحدت حزب » در آماده سازی برای پیروزی بر سرمایه داران میباشد که نمی توان در چند روز « با یک فوران ساده از خشم عمومی » یا با اقدامات پیشگامان، آنرا به دست آورد، برای آن به سازمان و بالاتر از آن، آگاهی طبقاتی، یعنی رهایی پرولتاریا از نفوذ خرده بورژوازی نیاز بود.

فصل ۳

روزهای جولای « حزب باید در کنار توده ها باشد »

لنین و طرفدارانش در پی پیروزی بر « بلشویکهای قدیمی » حزب بلشویک را دوباره «تجهیز » کردند. حزب اکنون یک برنامه جدید داشت که با واقعیتِ متحول شده بعد از انقلاب فوریه، همخوانی داشت. برای بلشویک ها، اهمیت و بزرگی این پیشروی را می توان در ازدیاد درخواست عضویت حزب دید، حمایت از حزب را در تمامی سازمان های کارگری در پطرزبورگ تا ماه مه ۱۹۱۷، حدوداً ۳۰ درصد تخمین زده اند. این به خودی خود مشکل بود از آنجا که بلشویک ها حالا تنها نیروی سازمان یافته بودند که خواستار گسترش انقلاب و مخالف هر گونه همکاری با وزرای بورژوایی دولت موقت بودند. بسیاری از کارگران جوان که برای اقدامات عملی بیقرار بودند، وارد صفوف حزب شدند، به ویژه سازمان نظامی و باشگاه سربازان آن، باشگاه پراودا. این عناصر جدید میدانستند که بلشویک ها بر روی چه مواضعی یعنی « همه قدرت به شوراها » و « مرگ بر دولت موقت » ایستاده اند. آنچه که آنها به طور کامل نمی دانستند، این بود که این شعارها، جهت گیری را مد نظر داشتند. همانطور که لنین در ماه آوریل اظهار کرده بود:

> دولت باید سرنگون شود، اما همه این را به درستی درک نمی کنند. تا زمانیکه دولت موقت از حمایت شورای نمایندگان کارگران بهره میبرد، به « سادگی » نمیتوان آنرا سرنگون کرد. تنها راهی که میتوان و باید آنرا سرنگون کرد، همراه کردن و بطرف خود کشیدن اکثریت شوراها ست.
> (مجموعه آثار، جلد XXIV، ص ۱۴۶)

این توصیه پس از تظاهرات خودجوش بر علیه یادداشت میلوکوف داده شده بود (رجوع کنید به فصل دوم). بسیاری از بلشویکها، به رهبری کمیته پطرزبورگ (و با حمایت ملوانان کرونشتات) آرزو داشتند که این تظاهرات های ضد دولتی را به یک قیام مسلحانه تبدیل کنند. آنها استدلال میکردند که توده ها پیشاپیش شعارهای لنین بر علیه دولت موقت را پذیرفته اند. در حقیقت بسیاری از بلشویک ها در تظاهرات شرکت کردند. چند روز بعد در کنفرانس هفتم سراسری حزب، لنین این پیام را تأیید کرد که برای اقدام بسیار زود است.

> دولت می خواهد که ما اولین قدم غیر محتاطانه خود را به سوی اقدام انقلابی برداریم ... ما نمی توانیم بگوییم که اکثریت با ماست؛ آنچه که ما در وضعیت فعلی نیاز داریم، گرفتن جانب احتیاط است. بنا نهادن تاکتیکهای پرولتری بر پایه خواسته های ذهنی، محتوم به شکست است.

سپس لنین به انتقاد از آن دسته از بلشویک هایی پرداخت که از کاربرد شعار « مرگ بر دولت موقت » توسط کارگران علیرغم اصرار کمیته مرکزی مبنی بر استفاده از شعار « زنده باد شوراهای کارگران و سربازان » که در آن زمان درست بود، حمایت کرده بودند. لنین این را به عنوان « بی نظمی »، « جرم جدی » محکوم کرد، و نتیجه گرفت که

> « دستگاه سازمانی ما بسیار ضعیف است - تصمیمات ما توسط همه افراد عملی نمی شوند » .

اما اینها، ضعف یک حزب پرولتری بود و ناهمگونی آگاهی در درون پرولتاریا را منعکس می کرد.

با سپری شدن روزهای ۱۹۱۷، این واقعیت سیاسی که بلشویکها تنها نیروی سیاسی واقعی اند که طبقه کارگر را نمایندگی میکنند، هر روز بیشتر روشن میشد. دولت موقت به دلیل انقلاب فوریه شکل گرفته بود، که خود محصول فروپاشی اقتصاد روسیه پس از سال ۱۹۱۵ بود. در ماه فوریه، دستمزد واقعی به یک سوم از سطح قبل از جنگ، کاهش یافته بود و با وجود افزایش قابل توجه دستمزد رسمی برای بعضی از کارگران، در ماه جولای به علت وجود تورم بیش از حد، موقعیت بهتر نشد.

در طول سال ۱۹۱۷ قیمت مواد غذایی هر یک ماه در میان، تقریبا دو برابر می شد و این واقعیت بود که دولت موقت حتی در حل مسائل حمل و نقل از تزاریزم هم بدتر بود، بدین معنی که جیره نان در ماه آپریل از یک پوند در روز تا سه چهارم پوند کاهش پیدا کرد. از آنجاییکه در آوریل ۱۹۱۷ روزانه تنها ۲۳۰ واگن راه آهن حاوی مواد غذایی، درمقایسه با ۳۵۱ واگن در سال قبل به پطرزبورگ / پتروگراد می رسید، شرایط باز هم بدتر شد. تنها یک سوم نیازهای زغال سنگ در ماه مه به پایتخت رسید و کارخانه هایی مانند پوتیلف برای هفته ها در اواخر آگوست و سپتامبر بسته شدند. علاوه بر این توقف موقت، ۵۶۸ کارخانه ورشکسته شدند که منجر به افزایش بیکاری شد. جای تعجب نیست که حتی کارگران بیشتری به اعتصابات پیوسته باشند (از ۳۵،۰۰۰ در ماه آوریل تا ۱/۲ میلیون در ماه اکتبر افزایش یافت).

> اعتصابات برای کسانی که در آنها شرکت داشتند، یک تجربه سیاسی بود. آنها با چشمان خود دیدند که چگونه کارفرمایان روی اعتصاب سرمایه گذاری می کنند، در ِ کارخانه ها را قفل میکنند ... چگونه دولت با کارفرمایان ساخت و پاخت می کند، کمیته های کارخانه را محاصره می کنند و نیروهای خود را برای تحریک اختلال می فرستند ... اعتصابات برای گیرا کردن سیاست های حزب بلشویک برای آنها..... نقش مهمی را بازی میکردند.
>
> (اس ا اسمیت پتروگراد سرخ ص ۱۱۸ - تمام ارقام از این منبع و یا از ام فرو (M. Ferro) انقلاب بلشویک - تاریخچه اجتماعی ص ۱۶۰)

علاوه بر این، در سال ۱۹۱۷، دولت موقت از حل دو مشکل دیگر روسیه، یکی توزیع زمین و دیگری جنگ، ناتوان بود. حتی ورود حزب به اصطلاح دهقانان، اس آرها، در دولت، سبب تضعیف صاحبان زمین در دولت موقت نشد. این به این دلیل بود که اس آرها بشدت میهن پرست بودند و سعی داشتند تا «پس از جنگ» دهقانان را از تصاحب کردن زمین منصرف کنند. دهقانان گوششان به این حرفها بدهکار نبود و اصلاحات خود جوش خود را با گرفتن زمین، و هر جایی که مقاومت بود با حمله به ملاکان، انجام دادند. با چنین پایه اجتماعی محدود، دولت موقت (که هرگز انتخاب نشده بودند و صرفا از طرف نمایندگان انتخابی مجلس تزار، منصوب شده بودند)، مجبور به تکیه بر شوراها شدند. اینها هم به نوبه خود، همانطور که در فصل اول دیدیم، تحت تسلط منشویک ها و اس آرها بودند. تحت نفوذ آنها، شوراها « داوطلبانه قدرت دولتی را به بورژوازی و دولت موقت آن تسلیم کرده بودند » (لنین). و خیلی زود ورشکستگی سیاسی آنها برای کارگران روس آشکار کرد که تنها یک حزب سیاسی وجود دارد که دارای برنامه است و از منافع آنها در برابر وطن پرستی و « مارکسیسم » انتزاعی منشویک ها و اس آرها، دفاع میکند.

این اختلاف در ژوئن ۱۹۱۷ در کنگره اول شوراهای سراسری روسیه شدیدتر شد، زمانی که وزیر منشویک، ترستلی اعلام کرد:

> در حال حاضر هیچ حزبی سیاسی وجود ندارد که بگوید: « قدرت را به ما بسپارید، کنار بکشید، ما جای شما را خواهیم گرفت » چنین حزبی در روسیه وجود ندارد.

لنین بدون برخاستن از صندلی خود، پاسخ داد، آری وجود دارد . (رجوع کنید به ای اچ کار (E.H. Car) **انقلاب بلشویکی**، جلد سوم). بقیه کنفرانس به کشمکش در بین بلشویک ها گذشت تا احزاب دیگر را برای رای دادن به قدرت شوراها و سرنگونی دولت موقت، همراه کنند. پس از شکست در کنگره برای همراه کردن احزاب دیگر برای پذیرفتن اعلام جنگ بر علیه دولت، بلشویک ها تصمیم گرفتند تا این مسئله را به توده ها با فراخوان به تظاهرات در ۱۰ ژوئن رجوع دهند. کمیته اجرایی شوراها آن را محکوم کرد و آنرا بزور لغو کرد (لنین به شدت در داخل حزب برای این نوسان مورد حمله قرار گرفت) . با این حال، ترستلی یکقدم پا را فراتر گذاشت و فکر کرد که با فراخوان به تظاهرات گسترده در حمایت از شوراها در هفته بعد، بر ضعف بلشویک ها صحه خواهد گذاشت. با این حال معلوم شد که نسبت به خلق و خوی کارگران پطرزبورگ، سوء تفاهم عظیمی درمیان بوده باشد. هنگامی که تظاهرات در روز ۱۸ ژوئن برگزار شد، تنها تعداد کمی از بنرها، نشان از ابراز اعتماد به دولت موقت (و به طور ضمنی حمایت

شوراها از آن) داشتند، در حالی که، طبق نظر سوخانوف منشویک، بقیه شعارها ۹۰ در صد شعارهای حزب بلشویک بودند. وجود این موفقیت، حزب بلشویک را در آستانه سخت ترین آزمون سال ۱۹۱۷ قرار داد.

روزهای جولای

در تاریخ نگاری بورژوایی، از انقلاب اکتبر، چنین یاد میشود که در روزهای ژوئیه، نقشه بلشویکها اشتباه از آب درآمد (و استدلال می‌کنند که اکتبر هم از همان نوع نقشه، اما یک کودتای موفق بود). یکی از نکات اصلی این استدلال، این بود که در روسیه سال ۱۹۱۷، یک خلاء قدرت بوجود آمده بود که هر باند متشکل گانگستری می توانست خیز برداشته و قدرت را بدست بگیرد.

با این حال، در ده سال گذشته، شواهد جدیدی حتی از سوی مورخان بورژوایی (به ویژه توسط آقای ربیویچ در طلیعه انقلاب (prelude to Revolution) مطرح شده است تا نشان دهند که این چنین نیست. ریشه روزهای ژوئیه در شورش نخستین هنگ تیربار در پطرزبورگ علیه دستور فرستادن آنها به جبهه برای شرکت در حمله ماه ژوئن دولت موقت قرار داشت. به جای تلاش برای جلوگیری از قیام زودرس توسط این هنگ بتنهایی، به نظر می رسد که سازمان نظامی بلشویکها، بر خلاف مقررات حزبی، با این حرکت همراهی کرده باشد. مجله آنها، سولداتسکیا (Soldatskaia Gazeta)، فراخوان به سرنگونی دولت موقت داده بود. آنها همچنین در انتشار اخبار شورش نخستین هنگ تیربار به محله کارگری وبیبورگ و پایگاه نیروی دریایی در کرونشتات کمک کرده بودند.

در اینجا نمایندگان بلشویک، رسکولینیکف و روشال (Raskolnikov و Roshal)، از طریق تماس تلفنی از کامنف هشدار گرفته بودند که سعی کنند حرکت را آرام کنند. با این حال آنها موفق نشدند و تنها توانستند شرکت ملوانان در تظاهرات مسلحانه را برای چند ساعت به تأخیر اندازند. و هنگامی که هزاران نفر از کارگران تظاهرات کننده در شب سوم ژوئیه به ستاد بلشویک در پطرزبورگ رسیدند، هر دو سازمان نظامی بلشویک و کمیته پطرزبورگ موافقت کردند که از تظاهرات حمایت کرده و آن را در خیابان ها رهبری کنند.

روز بعد ملوانان کرونشتات کاملا مسلح، وارد ستاد بلشویکها شدند. آنها و هزاران کارگر و سرباز همراه آنها، خواستار این شدند که لنین با آنها صحبت کند. لنین برای چند روز از پایتخت برای استراحت غایب بود، وقتی که او راجع به جنبش جدید شنید، در ابتدا او تمایلی به صحبت با تظاهر کنندگان نداشت اما در نهایت موافقت کرد تا این کار را انجام دهد و به پودویسکی (Podvoisky)، رهبر سازمان نظامی زمزمه کرد که « شما باید برای این کار گوشمالی شوید » . سخنرانی او برای توده ها ناامید کننده بود زیرا او فقط خواستار یک تظاهرات مسالمت آمیز شد و تلویحا گفت که « روزی » پیروزی از آن آنها خواهد بود. برای کارگران مسلح که آماده بودند تا دشمن طبقاتی را در آنجا و در آن لحظه از میان بردارند، این امر، غیر قابل درک بود.

لنین همان زمان و پس از آن برای « عدم رهبری » توسط عناصر بیتاب حزب بلشویک مورد انتقاد قرار گرفت. با این حال، برای درک موقعیت او، ما باید به واقعیتها و وضعیت سال ۱۹۱۷ نگاهی بیندازیم. در اینکه اگر بلشویک ها تظاهرات روز ۴ ژوئیه را برای حمله به دولت موقت رهبری کرده بودند، دولت ساقط میشد، کوچکترین شکی نیست.

با این حال، حتی اگر بلشویک ها دولت موقت را سرنگون میکردند، چه اتفاقی میفتاد؟ آنها نمیتوانستند قدرت را به شوراها اعطا کنند؛ زیرا شوراها هنوز تحت تسلط سیاست حمایت از بورژوازی منشویک ها و اس آرها بودند. (یک ملوان کرانشتات ناراحتی خود و سرخوردگی کارگران از این سیاست را، هنگام پرخاش به رهبر سابق اس آر چرنف، چنین فریاد زد: « وقتی قدرت، توی بشقاب به شما داده می شود، حرامزاده احمق، آن را بگیرید »). و نیز اینکه بلشویک ها هنوز نمی توانسند قدرت خود را حفظ کنند، زیرا آنها حتی در شهرها برای حمایت از برنامه هایشان از حمایت کافی برخوردار نبودند. همانطور که لنین در موارد متعدد، قبل و در طی این بحران اظهار داشت:

... برای به دست آوردن قدرت به طور جدی (نه به روش بلانکیستی)، حزب پرولتری باید برای تحقق نفوذ در داخل شورا، با صبر و حوصله، بدون تزلزل مبارزه کند و اشتباه توهمات خرده بورژوایی آنها را هر روز توضیح دهد ... رویدادها نباید پیش بینی شوند. زمان در کنار ما است (نقل شده توسط رابینوویچ Rabinowitch، ص ۱-۱۲۱)

این همان چیزی بود که بسیاری در حزب بلشویک آنرا نادیده گرفتند. شوق زیاد و تمایل به خلاص شدن از دشمن طبقاتی، آنها متوجه نبودند که اراده ذهنی شرط کافی برای پیروزی طبقه کارگر نیست.

با این حال، اگر لنین منتقد پوتشیست ها و بلانکیست ها در حزب بود، در عین حال او در روز ۴ ژوئیه این مسئله را تشخیص داد که حزب طبقاتی باید در کنار طبقه خود باشد. این توسط راسکلینکوف Raskolnikov نیز در خاطرات خود از آنچه در کرونشتات اتفاق افتاده بود، بیان شده است. علیرغم استدلال بلشویکها بر علیه قیام،

... اگر حزب ما با جنبش خودجوش توده های کرونشتات گسست میداشت، ضربه ی جبران ناپذیری به اتوریته حزب وارد میشد. از سوی دیگر، قیام مسلحانه به شکست خاصی محکوم میشد. ما ممکن بود که قدرت را با سهولت به دست آوریم، اما در موقعیتی نبودیم که آنرا حفظ کنیم.
(کرونشتات و پتروگراد ص 150)

لنین دو روز پس از بحران، چنین جمع بندی کرد،

هنگامی که توده ها در حال مبارزه هستند، اشتباه اجتناب ناپذیر است، اما کمونیست ها **همراه توده ها می مانند**، این اشتباهات را می بینند، آنها را به توده ها توضیح می دهند، سعی می کنند آنها را تصحیح کنند و به طور پیوسته برای پیروزی آگاهی طبقاتی بر خودجوشی، تلاش میکنند (منتخب اثار ص ۳۹۶)

این شاید سنگ نبشته اپیزود این باشد که روزهای ماه ژوئیه نشان داد که حتی در برابر بورژوازی ضعیف، متزلزل و از نظر سیاسی ورشکسته، آنطوریکه روسیه سال ۱۹۱۷ بود، طبقه کارگر نمی تواند بدون اتحاد تمام نیروهای خود در یک ابزار سیاسی مبارزه جو، یعنی حزب سیاسی، آنرا سرنگون کند. شوراها، هرچند بیانگر درگیر بودن کل طبقه کارگراند، اما ابزار حمله به قدرت بورژوایی نیستند، زیرا همانطور که تجارب ماه ژوئیه نشان می دهد، آنها حاوی عناصری هستند که از این قدرت حمایت می کنند. این دولت موقت نبود که توانست به سربازان فراخوان دهد تا کارگرانیکه در روزهای ماه ژوئیه شرکت داشتند، را سرکوب کند، بلکه این کمیته اجرایی شورای پطرزبورگ منشویکها و اس آرهای بود. برای بلشویک ها علی رغم عقب نشینی بزرگ در کوتاه مدت، روزهای ماه ژوئیه بر ماهیت پرولتری بلشویسم در مقابل اکثریت احزاب در شوروا ها مهر تائید زد.

بورژوازی در سرکوب بلشویسم، شکست میخورد

این موضوع در روزهای بعد از ماه ژوئیه، بیشتر برجسته شد. با انتشار این دروغ که لنین جاسوس آلمانی ها بوده و بلشویک ها توسط آلمانی ها برای اختلال در ارتش روسیه پول دریافت کرده اند، دولت موقت چندین واحد را در پطرزبورگ متقاعد کرد تا به سربازخانه ها بازگردند. در عین حال، دولت موقت، با پشتیبانی کمیته اجرایی شوراها در بازگرداندن نیروهای وفادار به جنگ از جبهه هم، درنگ نکرد . زمانیکه، پراودا در ۵ ژوئیه پایان تظاهرات را اعلام کرد، سرکوب پیشاپیش شروع شده بود. دفاتر « پراودا » بسته شدند و دستگاه های چاپ آن خرد شدند (مدت کوتاهی قبل از آمدن ماموران دولتی، لنین محل خود را ترک کرده بود)، دستور دستگیری لنین، کامنف و زینوویف صادر شده بود، صدها نفر از بلشویک ها توقیف و تعدادی از بلشویک ها بدون محاکمه مجازات شدند. انواع و اقسام مرتجعین از هر سوراخ و سنبه ای برای مشارکت در شکار بلشویکها به بیرون خزیدند. آنها در این قضایا توسط رهبران منشویک در

دولت موقت، تشویق و تحریک میشدند، تسرتلی و دان (Tsereteli و Dan)، حتی دستور بسته شدن روزنامه منشویک نوایا ژیزن (Novaya Zhizn) که توسط گورکی اداره میشد را صادرکردند. این فقط منجر به حملات بیشتر به کارگران و به زودی خود منشویکها و اس آرها از سوی پروتو - فاشیستم ضد یهود صدتایی‌های سیاه، یکی از ابزارهای تزار در ترور علیه کارگران، منجر شد. با این حال، این واکنش آشکار و چشمگیر، تنها کمک کرد تا ماهیت پرولتری حزب بلشویک برای طبقه ی کارگر روشنتر شود.

در حقیقت، اگرچه بلشویک ها با این بحران موقتی، اعتماد بعضی از طرفداران خود در کارخانه ها را که برای مدتی از کمیته مرکزی گسست کرده و یا حتی خود را تحت کنترل کمیته اجرایی شوراها قرار داده بودند، از دست دادند، اما بلشویک ها بدترین دو هفته را پشت سر گذاشته بودند. با توجه به نیت جنایتکارانه بورژوازی و اعتقادشان بر این که « بلشویک ها نابود شده اند ... » شگفت انگیز است که در این دوره، بلشویک ها حتی توانستند زنده بمانند.

دلیل اصلی این امر را باید در حمایت توده ها از آنها جستجو کرد، که هرچند در طول سرکوب، در نوسان بودند، اما هرگز نشکستند. بلشویک ها برای مدت طولانی از منافع پرولتاریا، به ویژه در مبارزه ضد جنگ، دفاع کرده بودند، لذا برای توده ها دست کشیدن از آنها راحت نبود. به همین ترتیب دولت برای روزهای ژوئیه، فقط بلشویک ها را مسئول دانست، اما در میان مراکز اصلی طبقه کارگر در پطرزبورگ، سرکوب آنها توسط یک دولت ارتجاعی بخاطر ایستادن در کنار توده ها، در نهایت پشتیبانی طبقه کارگر از آنها را تأیید کرد. بنابراین، تعداد بیشتری از ۳۲۰۰۰ نفر از بلشویک ها در پطرزبورگ، توانستند به ویبورگ و دیگر مناطق کارگری پناه ببرند، جائیکه نیروهای دولتی جرأت نکردند به آنجا ورود کنند. بسیاری از کارخانه ها در جستجوی سلاح، مورد حمله قرار گرفتند، با این وجود تعداد کمی از آنها کشف شد و کرنسکی (که در 7 ژوئیه نخست وزیر شد) می دانست که سعی در ادامه آن، ریسک یک جنگ تمام عیار داخلی را با خود بهمراه خواهد داشت. علاوه بر این، رهبران شوراها به توقف سرکوب ها هشدار دادند، زیرا ماهیت ارتجاعی سرکوبها، کمک میکرد که کارگران به این امر پی ببرند که بلشویک ها در آن زمان، تنها قدرت واقعی پرولتری در روسیه بودند.

ضعف و ناتوانی سرکوب علیه بلشویک ها را می توان در پرتو این واقعیت ارزیابی کرد که تنها یک نفر از کمیته مرکزی (کامنف) زندانی شد و هرچند لنین و زینوویف تا اکتبر همچنان مخفی بودند، با این همه هنوز قادر بودند که در بحث های حزبی شرکت کنند. همانطور که در ۷ ژوئیه، کمیته پطرزبورگ توانست دوباره اعلامیه ها را منتشر کند، عضویت نه تنها سقوط نکرد، بلکه به محض اینکه اسکلت دستگاه حزب سازماندهی شد، بار دیگر افزایش پیدا کرد. در روز ۲۶ ژوئیه « در یک سالن خصوصی بزرگ در قلب منطقه ویبورگ» کنگره ششم حزب بلشویک شروع و بدون مزاحمت، برای پنج روز، بحث در مورد دوره جدید حزب، ادامه یافت. حزب پیشاپیش نیاز به تمرکز بیشتر در صفوف خود را فرا گرفته بود، سازمان نظامی تحت نظارت دقیق حزب قرار گرفت. کمیته مرکزی کنترل نشریه آنرا بدست گرفت و جایگزین پراودا کرد و رهبران آنرا برای ماجراجویی در طی روزهای جولای مورد انتقاد قرار داد.

تمام قدرت بدست شوراها

موضوع اصلی دستور کار کنگره ششم، مسئله گام بعدی برای طبقه کارگر بود. حامیان لنین، یک متنی را به نام « راجع به شعارها » پخش میکردند. مطلب اصلی این بود که روزهای ژوئیه نشان داده بود که پیشرفت مسالمت آمیز انقلاب، دیگر امکان پذیر نیست. امید بستن به شوراها برای جایگزینی دولت موقت بیهوده مینمود، از آنجائیکه رهبران منشویک و اس آر شوراها به طرز رقت انگیزی، به جای آنکه قدرت را بدست بگیرند، چیزی که تظاهرکنندگان ماه ژوئیه، آنرا ممکن میدیدند به بورژوازی متعهد شده بودند. این نکته با حمایت آنها از سرکوب طبقه کارگر توسط کرنسکی به طور کامل نشان داده شده بود. از این وقایع، لنین به این نتیجه رسید که فراخوان « همه قدرت بدست شوراها » بیهوده است، زیرا مشخص بود که شوراها در واقع بزرگترین مانع این کارند.

برای همه نوع لیبرال ها، مرتجعین و فرمالیست ها، خواست لنین برای ول کردن این شعار، کافی بود تا آنها در اعتقاد خود به این نکته تاکید ورزند که بلشویک ها به شوراها به عنوان شکل دموکراسی پرولتری واقعا اعتقاد نداشتند. با

این حال، تنها می توان با نادیده گرفتن چارچوب استدلال لنین و ماهیت بحث او در مورد این موضوع در هفته های بعد، چنین نتیجه گیری را کرد. لنین بدوا روشن کرد که او ترجیح میدهد که شوراها قدرت را با هر آن کس که اکثریت را تشکیل می دهند، در دست گیرند:

> توسعه صلح آمیز صرفا پس از آن امکان وجود می داشت، حتی به این معنا که مبارزه طبقات و احزاب در شوراها می توانست یک شکل صلح آمیز و بی دردسر را به خود گیرد، در صورتی که قدرت کامل
>
> دولت به موقع به شوراها منتقل میشد. (راجع به شعارها، آثار منتخب، جلد دوم، ص ۱۴۹)

اما سوال کلیدی که حزب طبقهٔ کارگر ابتدا باید در نظر بگیرد این است که چگونه آخرین قسمت باقیمانده قدرت بورژوایی را پیش از آنکه شرایط دموکراسی پرولتری ظهور پیدا کند، درهم کوبد. با رهبری شوراها غرق در حمایت از حکومت موقت و با بلشویک ها که بیشتر در کارخانه ها پشتیبانی می شدند تا شوراها (بعضی از منشویک ها قبلا اعتراف کرده بودند که طرفداران بلشویکها در شوراها به درستی نمایندگی نشده بودند)، لنین به این نتیجه رسید که شوراها، حداقل برای آن زمان برای پرولتاریای انقلابی بدرد نمیخورد. اما او مخالف اصل وجود شورا نبود:

> شوراها ممکن است در این انقلاب جدید ظاهر شوند و درواقع باید چنین شود، اما نه شورا های حاضر، نه نهاد هایی که با بورژوازی همکاری می کنند، بلکه ارگان های مبارزه انقلابی علیه بورژوازی. حقیقت این است که حتی در آن صورت ما نیز طرفدار ساختن کل کشور در مدل شوراها خواهیم بود. اینجا مسئله، شوراها به طور کلی نیست، بلکه مبارزه با ضد انقلاب و خیانت شوراهای حاضر است (همانجا ص ۱۵۳)

مخالفان لنین مانند ولدارسکی کاملا بوضوح نشان دادند که آنها تجزیه و تحلیل لنین درباره ماهیت سیاسی شوراها را پذیرفته اما قبول نداشتند که همواره بدین شکل باقی بماند. با بودن در پطرزبورگ (و نه در خفا در فنلاند)، آنها می دیدند که تا پایان ژوئیه حمایت بلشویک در شورا های محلی به سرعت در حال افزایش است. علاوه بر این، بیشتر منشویک ها حزب خائن خود را بطرف بلشویک ها ترک میکردند. با این حال، موافقت شد که یک کمیته به منظور بررسی شعارهای حزب تشکیل شود. اگرچه این بدان معنا بود که بلشویک ها برای مدت یک ماه به شعار « تمام قدرت به شوراها » فراخوان ندهند، اما این کار برای تقویت حمایت از شوراها تأثیری نداشت. هدف بحث در مورد شعار ها این بود که کل حزب را به این مسئله که قیام به طور فزاینده ای قریب الوقوع است، آگاه کند. در این بحث لنین این نکته را مطرح کرد که ...

> قدرت در دست یک باند نظامی کافینیاکی (کرنسکی، ژنرال های خاص، افسران و غیره) است که توسط طبقه بورژوازی به رهبری حزب کادت پشتیبانی می‌شوند (همانجا، ص ۱۵۲).

کافینیاك ژنرالی بود که در ژوئن ۱۸۴۸ کارگران پاریس را قتل عام کرده بود. بورژوازي روسیه تصور میکرد که يك ماه پس از آن وقایع، کافینیاكِ خود را در شخص ژنرال کورنیلوف پیدا کرده است. او سومین تست بزرگ بلشویک ها در سال ۱۹۱۷ بود.

فصل ۴

قضیه کورنیلف توده ها را بسیج می کند

همانطور که در بخش روزهای جولای مشاهده کردیم، بلشویک ها به دلیل داشتن ریشه در درون طبقه کارگر، توانستند پس از سرکوب جولای، بقاء خود را حفظ کنند. با این حال، این میتواند هشدار باشد برای کسانی که به دنبال درس های آسان برای امروز هستند. لازم به یادآوری است که اگر کارگران پطرزبورگ در تجمع خود در مناطق ویبورگ و پتروگرادسکی، از قدرت نسبی برخوردار نبودند، این امر به هیچ وجه ارزشی نمیداشت. شرایط موجود، این مناطق را به قلعه های پرولتری تغیر داده بود که دولت نمی توانست به راحتی به آنجا ورود کند.

افزون بر این، ضعف مزمن بورژوازی روسیه در این بود که در هر سعی برای سرنگونی تزاریزم، شکست خورده بود. پس از انقلاب فوریه، در تلاش بود تا یک دولتی را بسازد که ادامه حیاتش در واقع به طور کامل به اراده طبقهٔ کارگر بستگی داشت. آنها صرفا تا زمانی میتوانستند وانمود کنند که قدرت را در دست دارند که کارگران متوجه نباشند که منافع طبقاتی خودشان در کجاست، یعنی تا زمانیکه منشویکها و اس آرها هنوز میتوانستند مدعی اکثریت ساختگی در شورای پطرزبورگ باشند. برای بورژوازی، سقوط تزار تنها به معنای حذف بزرگترین مانع برای پیروزی در جنگ علیه بورژوازی آلمان بود. بدین سان پرولتاریا در تمام سال ۱۹۱۷ همچنان گریبان گیر محرومیت بود و تنها می توانست بسوی حزبی که از آغاز، مخالف جنگ بود، برگردد. در اوایل ماه آگوست وقتی که رای برای دوما حاکی از افزایش ۱۴ ٪ قدرت بلشویک ها در آمار ماه مه بود، نشان میداد که برای بلشویک ها، روزهای ژوئیه فقط میتوانست یک عقب نشینی موقتی بوده باشد. و بطریقی که پرولتاریای روسیه به طور فزاینده ای خود را در پشت حزب بلشویک متحد کرد، شکاف های بورژوازی گسترده تر شدند.

ختم به خیر شدن ماجرای کورنیلوف

شکست ظاهری بلشویک ها در ماه جولای ابتدا به بورژوازی اعتماد به نفس تازه ای داد. در تلاش برای بازگرداندن نظم و انضباط در ارتش، از جمله اقدام به بازگرداندن مجازات اعدام شد. شاهزاده لووف به کرنسکی سوسیالیست، به عنوان نخست وزیر متکی شد، زیرا احساس می کرد که او تنها کسی ست که از حمایت اکثریت شوراها برخوردار بوده و اراده برای نابودی بلشویک ها را داشته باشد. با این حال، هنگامی که به زودی معلوم شد که کرنسکی تنها آماده بود که بلشویکها را تحت تعقیب قرار دهد اما از جلوگیری صعود و استیلای شوراها که بعد از ماه فوریه، شدت یافته بودند، ناتوان است، طبقه حاکم قدیمی بلافاصله برای یک شخصیت ناپلئون مانند، جستجو را آغاز کرد. با تحریک سفرای بریتانیا و فرانسه، کسانیکه مرتب دلیل داشتن ژنرال کورنیلوف را ترویج میکردند، حزب بورژوازی روسیه، دموکراتهای طرفدار قانون اساسی (که به اصطلاح « کادت » نامیده می شدند)، حالا وزن خود را روی دیکتاتوری نظامی گذاشتند. سرمایه داران «انجمن احیای اقتصاد روسیه» را با هدف تامین بودجه طرح های کادت تشکیل دادند، به نظر می رسید که تاکیدات بر تغییر تاکتیک های بورژوازی باشد، بدین سان کادت ها صفوف خود را برای اعضای نیمه فاشیست صدتایی‌های سیاه تزاریست، که برای آزار و کشت و کشتار یهودیان و کارگران تحت نیکلاس دوم معروف بودند، باز کردند.

در همان زمان، حملات فاجعه بار ماه ژوئن، ژنرال بروسیلوف را مجبور به استعفا کرد و کرنسکی تحت فشار اتحادیه افسران و سفیران متفقین مجبور شد کورنیلوف را به عنوان فرمانده ارشد ارتش منصوب کند. کورنیلوف جزو نخستین کسانی بود که خواستار پایان این حملات شده بود تا کنترل کامل افسران در ارتش، با یکسری از اقدامات، اعاده شود. و این چنین قبلا مورد توجه بریتانیایی ها قرار گرفته بود. او قبلا این خط مشی را در یک قسمت دیگر جبهه با انحلال واحدهایی که حاضر به جنگ نبودند، با خلع سلاح بیش از ۷۰۰۰ سرباز، تیرباران و از هم پاشیدن جلسات سربازان، انجام داده بود. کرنسکی نتیجه گرفت که او می تواند تلاش برای جنگ را نجات داده و انقلاب را در نقطه ای که بدانجا رسیده بود متوقف کند و اعلام کرد که « کورنیلف، که دیدگاه هایش مشابه دولت موقت است، مردی است

که میتواند ما را از این وضعیت نجات دهد » .

هنگامی که طرح عملی کورنیلوف علیه انقلاب براه افتاد و سرعت گرفت. ریگا به طور عمدی به آلمانی ها تسلیم شد تا پطرزبورگ را در منطقه خط مقدم و سپس تحت حکومت نظامی قرار دهد و این نشان از آغاز بحران بود. وظیفه تحلیل میزان همدستی کرنسکی در حرکت های اولیه در امور کورنیلف را به مورخان بورژوایی می سپاریم. وظیفه ما این است که به نقطه عطف بسیار مهم در آگاهی پرولتاریا که در اثر اقدامات کورنیلف رخ داد، نگاه کنیم.

برای نشان دادن این تفاوت، بگذارید که از تنها مورخ غربی که دسترسی واقعی به آرشیو های روسیه را داشت نقل قول طولانی کنیم.

> در بحران های قبلی، در ماه های آوریل، ژوئن و ژوئیه، ابتکارات خودجوش بلشویک ها و سربازان آنارشیست باعث تظاهرات خیابانی شده بودند. عناصر اصلی در حزب بلشویک، در نهایت مجبور شدند که مسئولیت جنبشی که توسط مردان جوان سازمان نظامی برگزار شده بود را به عهده بگیرند. همانطور که فیلم های ساخته شده راجع به اکتبر نشان می دهند، کارگران به میزان قابل توجهی کمتر از سربازان یا ملوانان بودند.
>
> در رویداد کورنیلف، هنگامی که اقدامات دفاعی بودند، عکس این قضیه اتفاق افتاد. محلات پرولتاریایی جزو اولین جاهایی بودند که با بکار گرفتن ۴۰،۰۰۰ نفر و مسلح کردن ۲۵،۰۰۰ نفر از کارخانه ها از طریق کمیته های خود و یا از سلاح هائی که توسط ملوانان کرونشتات در جریان روزهای جولای بجا مانده بود بسیج شدند، ... تفاوت دیگر در این بود که در غیبت آنارشیست ها به عنوان نیروی انگیزشی، عامه مردم مبارزه جو و افراد عالی رتبه حزب بلشویک به هم نزدیک شدند. آنها اثرات فقدان نظم و انضباط در ماه جولای را بیاد داشتند و با اقداماتی که ممکن بود عکس العمل خصمانه را تحریک کند، محتاطانه عمل کردند؛ تدابیر رهبری حزب نسبت به ماه ژوئیه، بهتر بود. آنطوریکه که حزب درخواست کرده بود، هیچ تظاهراتی در تاریخ ۲۷ اوت رخ نداد. با این حال مبارزین عادی حزب آماده عمل بودند؛ آنها به آنچه سازمان بر علیه شورش بلافاصله، توصیه کرده بود، عمل کردند، زیرا بر خلاف لنین، که با مسائل استراتژی کلی مشغول بود، آنها « مدهوش » آنچه که اتفاق افتاده بود، نبودند؛ چرا که آنها مسائل را بگونه دیگری تجزیه و تحلیل میکردند. بدین ترتیب کمیته ناحیه پتروگرادسکی توانست چهار روز قبل از صدور درخواست کرنسکی، چرنوف، شورا و حزب بلشویک، در روز ۲۳ آگوست، اقدامات دفاعی را سازمان دهی کند. تحت رهبری سکوروخدوف (Skorokhodov)، این کمیته اقدامات خود را با کمیته های دیگر پایتخت هماهنگ کرد، برای گشت اتومبیل ها برای حفظ ارتباطات، محافظت از کارخانه ها، تنظیم جلسه اطلاع رسانی در زمان های معین و ... برنامه ریزی کرد. مردم از لحاظ ذهنی آماده شدند و ابزارهای دفاعی در دسترس قرار گرفتند، به طوری که وقتی سازمانها درخواست میکردند، هر شهروند، درخت، خانه و سنگ، ردیف آماده مقاومت با پیشروی کورنیلوف بودند، کسی که هم تلگرامش نرسید و هم برای لوکوموتیوهاش آب پیدا نشد. زمین زیر پای او فرو ریخت. (مارک فررو، **انقلاب بلشویک - تاریخ اجتماعی** (۱۹۸۰)، ص ۵۶)

ما برای این نقل قول طولانی، پوزش نمی خواهیم. اول اینکه از وجود گام جدید در جهت آگاهی و سازماندهی طبقه کارگر پرده بر میدارد. کارها نه توسط ملوانان عجول، بلکه با اقدامات دقیق و با احتیاط توده کارگران انجام می شد. مقاومت در برابر کورنیلوف همچنین برای اولین بار در مقیاس گسترده ای همراه با مسلح شدن طبقه کارگر بود. حالا، گارد سرخ با سربازان پطرزبورگ پیوند برقرار کرده و در این زمان است که به تحمل کرنسکی و منشویکها و اس آرها در شورا، با سوء ظن بیشتر نگریسته میشود.

دوم اینکه نشان می دهد که بلشویک ها یک بار دیگر با تغییر ناگهانی وضعیت، غافلگیر شدند. با این حال، همانند

موارد پیشین، بلشویکها در پطرزبورگ در اعلامیه هایشان در مطبوعات، در تأکید بر مخالفت با کورنیلف بدون اینکه از کرنسکی حمایت کنند، سریع و قاطعانه پاسخ دادند. این مهم بود زیرا این بدان معنا بود که بلشویک ها مجددا قانونی شدند و مهمتر از همه می توانستند از ۸ صندلی در کمیته مبارزه علیه شورای انتقالی که توسط شورا ایجاد شده بود، به خود اختصاص دهند. واقعیت این است که شورا به بلشویک ها بیشتر نیاز داشت، همانگونه که سوخانوف، منشویک انترناسیونالیست، شهادت می دهد:

> این کمیته، که برای دفاع تدارک میدید، مجبور بود که توده های سرباز و کارگران را بسیج کند. اما توده ها تا آنجا که سازمان یافته بودند، توسط بلشویک ها سازمان دهی شده بودند و از آنها پیروی می کردند. در آن زمان آنها تنها سازمان بزرگ موجود بودند که با دیسپلین ابتدایی جوش داده شده و با وسیع ترین توده های طبقه کارگر ارتباط یافته بودند. بدون آن کمیته ناتوان بود. (انقلاب روسیه ۱۹۱۷ ، ص ۵۰۵)

تاکتیکهای بلشویک ها

لنین، که هنوز در فنلاند در اختفا بود، بیش از دیگر رهبران بلشویک غافلگیر شد. به این دلیل که او متوجه شد که شکست ماه جولای برای بورژوازی فرصت بازگرداندن انقلاب به سوی دیکتاتوری نظامی را فراهم کرده بود. با این حال، او تصور میکرد که بورژوازی، دیکتاتور خود را در کرنسکی پیدا کرده است، اگرچه او فقط کاریکاتوری از بناپارت بود، احتمالا برای مدتی سر کار خواهد ماند. با این حال برای او روشن بود که کرنسکی خیلی دوام نخواهد آورد.

> بناپارتیسم روسیه سال ۱۹۱۷ از آغاز با بناپارتیسم فرانسه سالهای ۱۷۹۹ و ۱۸۴۹ از چندین جهت متفاوت است، از جمله این واقعیت که حتی یک وظیفه از وظایف انقلاب در اینجا بثمر نرسیده است. (آثار منتخب، جلد XXV، ص ۲۲۱)

اولویت در میان این وظایف، مسائل مربوط به زمین و جنگ بود. هرچند چرنوف، رهبر اس آرها، حزب فرضی دهقانان، که وزیر کشاورزی بود، با توسل به زور، در مقابل تصرف زمین توسط دهقانان، مقاومت کرد، زیرا دولت موقت و متحدان شورائی آن هیچ تمایلی نداشتند با بورژوازی و ملاکین گسست کنند. ملاکین قدردانی خود را، از طریق جستجو برای ژنرالی که شوراها را کنار بگذارد، بنمایش گذاشتند. به همین دلیل بود که در انتخاب ماجراجویانه کورنیلف دست به خودکشی سیاسی زدند. این چیزی بود که لنین را غافلگیر کرد. هنگامی که او متوجه شد چه اتفاقی افتاده، در حمایت از اقدام بلشویکها در پطرزبورگ به خود هیچ تردیدی راه نداد. در واقع این قسمت، تصویری را که توسط مورخان بورژوازی و استالینیستها (و همچنین چندین نفر از نویسندگان تروتسکیستی مانند تونی کلیف) ارائه شده را، زیر سئوال می برد که بدون لنین حزب بلشویک قادر به انجام کاری نبود. در این مورد، سهم لنین در چارچوب قرار دادنِ پاسخ پرولتاریا به یک معضلی بود که یک رویدادی مانند مسئله کورنیلف پیش پای پرولتاریا گذاشته بود. در نامه به «کمیته مرکزی حزب سوسیال دموکراتیک روسیه » (همان بلشویک ها) او چنین نوشت

> شورش کورنیلف بتمام معنا ....و به طور باور نکردنی یک تند پیچ در رویدادهاست. مانند هر چرخش تیز، نیاز به تجدید نظر و تغییر تاکتیک دارد. مثل هر تجدید نظری، ما باید خیلی احتیاط کنیم تا اصول را زیر پا نگذاریم. به اعتقاد من، کسانی که اصول را زیر پا میگذارند، افرادی هستند که (مانند ولدارسکی) به ورطه دفاعیسم و یا (مانند دیگر بلشویک ها) به بلوک حمایت از دولت موقت اس آرها میفتند. نگرش آنها کاملا اشتباه و فاقد پرنسیب سیاسی ست
>
> حتی حالا هم ما نباید از دولت کرنسکی حمایت کنیم. این بی پرنسیبی ست. از ما سئوال خواهد ش که آیا نمی خواهیم با کورنیلف مبارزه کنیم؟ البته که ما باید اینکار را انجام دهیم! اما اینها صرفا یک چیز نیستد؛ در اینجا یک خط جدا کننده ای وجود دارد که بعضی از بلشویک ها از آن عبور کرده و

به سازش می افتند، و اجازه می دهند که حوادث آنها را با خود ببرند.

> ما مبارزه خواهیم کرد، ما همانطور که نیروهای کرنسکی انجام می دهند، با کورنیلف مبارزه می کنیم اما از کرنسکی پشتیبانی نمی کنیم. برعکس، ما ضعف آنرا برملا میکنیم. تفاوتی وجود دارد. این یک تفاوت نسبتا ظریف است، اما بسیار ضروری است و نباید فراموش شود ... ما باید مبارزه بر علیه کرسنکی را نه به طور مستقیم بلکه بطور غیر مستقیم، یعنی با تحریک و بر انگیختن فعالتر توده ها، خواستار تشدید جنگ انقلابی علیه کورنیلف، باشیم. (ترس کرنسکی از توده ها و مردم) ... (آثار منتخب، جلد دوم، ص ۱۶۸-۷۰)

لنین به سرعت با نوشتن یک پاورقی، به بلشویکها در پطرزبورگ که قبلا سیاست مورد حمایت وی را انجام داده بودند، تبریک گفت. با این حال، خاطر نشان کرد که موضع بلشویک ها، اگر بخواهیم به اهمیت واقعی آن بپردازیم، باید بیشتر مورد بحث قرار گیرد به ویژه آنکه قبلا چنین تاکتیک هائی توسط مدعیان مدافعین پرولتاریا، برای توجیه مواضع اپورتونیستی و ضد انقلابی خود، در موارد بسیار زیادی، گرفته شده است.

تاکتیکهایی که بلشویکها در زمان فعالیت کورنیلف اتخاذ کردند، اغلب به عنوان پیش درآمد جبهه متحد ۱۹۳۱ یا شعارهای ضد فاشیستی دهه ۱۹۳۰ ذکر شده است. با این حال، همانطور که لنین (و مارکس) اغلب اشاره کرده اند، کلیدِ درک هر اقدام سیاسی یافتن بستر تاریخی خاص خود آنست. اگر ما این کار را انجام دهیم، متوجه خواهیم شد که دو مورد آخری، نسخه برای شکست طبقه کارگر بوده، در حالی که اولی بخاطر یک موقعیت کاملا متفاوت، اقدام درستی بوده است. با توجه به نقل قول های فررو که قبلا ذکر شد، در ماه های آگوست و سپتامبر، توده های پطرزبورگ، با اعتماد به نفس در حال حرکت به جلو بودند. در این زمینه، بلشویک ها قادر بودند که در کنار منشویک ها و اس آرها، بدون اینکه استقلال سیاسی خود را در معرض خطر قرار دهند، مبارزه کنند. به این ترتیب، اگر چنین کاری را انجام نمی دادند، آنوقت به فرصت پیش آمده در نشان دادن ظرفیت و اراده خود در عمل، پشت کرده بودند. در سال ۱۹۳۱ و در دهه ۱۹۳۰ تاکتیک جبهه متحد علیه فاشیسم، کاملا متفاوت بود، زیرا آنها در موقعیتی قرار گرفته بودند که در آنهنگام، طبقه کارگر در حال عقب نشینی بود. نتیجهٔ نهائی این سیاست ها این بود که نیروهای سوسیال دموکراسی را به عنوان پرولتاریا مشروعیت بخشیدند (در حالی که امور کورنیلف این نیروها را بیشتر از آنچه که آنها خواستار آن بودند، به سوی انقلاب کشانده بود) و دفاع از منافع کارگران با دفاع از دموکراسی سرمایه داری، یکسان تلقی شد. در امور کورنیلف دفاع از پطرزبورگ تحت نظارت خود ارگان های کارگری، یعنی شوراها انجام شد:، بنابراین هیچ خطری از اینکه مدافعان دموکراسی سرمایه داری از آن بهره مند شود، وجود نداشت. در حقیقت منطق امور کورنیلف در این بود که شوراها بلافاصله قدرت را از دولت موقت بگیرند تا مانع اجرای طرح های بیشتر کرنسکی و جناح راست شوند.

« همه قدرت به دست طبقه کارگر! »

این گامی نبود که رهبران منشویکها یا اس آرها بتوانند بر دارند. پس از شش ماه حمایت از ائتلاف با بورژوازی، آنها آماده نبودند، هر چه قدر هم که متحدان پیشین آنها خائن بوده باشند، این سیاست را رها کنند. با این حال، حالا کارخانه پس از کارخانه به این نقطه نظر رسیده بودند که برای دفاع از انقلاب تنها می توانند به شوراها تکیه کنند. یک روز پس از شکست کورنیلف، کارگران در کارگاه کارخانه لوله سازی پطرزبورگ اعلام کردند که *« تمام قدرت باید به شورای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان منتقل شود »*، و در همان حال ۸۰۰۰ کارگر کارخانه فلزات به قطعنامه ئی رای دادند که حاکی از عدم اعتماد به سوسیالیست هایی که با دولت موقت همکاری می کردند، بود. صدور این اعلامیه ها در تمام کارخانه های بزرگ دیگر پطرزبورگ تکرار شدند و به زودی در پادگان ها، حتی آنهایی که در سرکوب روزهای جولای شرکت کرده بودند، بازتاب یافت. سه روز پس از شکست کورنیلف، شورای پطرزبورگ قطعنامه پیشنهاد شده توسط کامنف را تصویب کرد که این دولت باید با دولتی که از نمایندگان واقعی کارگران تشکیل شده، عو ض شود. این اولین بار بود که قطعنامه بلشویک ها به آرای اکثریت دست می یافت. روشن بود که قضیه کورنیلف

در ارتقاء آگاهی طبقاتی، منجر به یک جهش عظیم به جلو شده باشد؛

> حالا شوراها، با دیدگاه واضح رادیکال، و با عبور از بحران و کسب محبوبیت در میان توده ها، بسیار تقویت یافته بودند. روسیه انقلابی، به طور گسترده ای از سازمان های سیاسی توده ای و کمیته های انقلابی اشباع شده بود که با هم رقابت می کردند. کارگران، مبارزه جو تر و سازمان یافته تر و تعداد زیادی از آنها مسلح شده بودند. در عین حال، کمیته های دموکراتیک در ارتش، به سبب نقش رهبری آنها در سازماندهی سربازان علیه جنبش کورنیلف، توانمندتر شدند. درون پادگان پتروگراد، کنترل بسیاری از کمیته ها، از عناصر میانه رو به دست بلشویکها افتاده بود. (بلشویکها به قدرت میرسند ص 166)

لنین در این مقطع زمانی، دوباره این احتمال را مطرح کرد که اگر منشویکها و اس آرها اجازه دهند که شوراها قدرت را به دست بگیرند، هنوز پیشرفت صلح آمیز انقلاب امکان پذیر است.

> امروز شورا ها با استفاده از قبضه کامل قدرت می توانند - و احتمالا آخرین شانس آنها - توسعه صلح آمیز انقلاب، انتخاب صلح آمیز نمایندگان توسط مردم و مبارزه صلح آمیز احزاب در داخل شوراها را، تضمین کنند. **(وظایف انقلاب)**

لنین همچنین توضیح داد که چرا قدرت شورا اساسا با دولت های دیگر که در سال ۱۹۱۷ ظاهر شدند متفاوت خواهد بود.

> شعار « قدرت بدست شوراها »، در اغلب موارد، کاملا به اشتباه به معنای « کابینه احزاب اکثریت شورا » تلقی شده است ... « قدرت بدست شوراها » به معنای تغییر کل نظام دولتی ست که بر سر راه هر چیز دموکراتیک ... برای اکثریت مردم سازمان یافته و مسلح - کارگران، سربازان و دهقانان، مانع تراشی میکند. قدرت بدست شوراها ابتکار عمل و استقلال اکثریت مردم را نه تنها در انتخاب نمایندگان، بلکه همچنین در اداره امور دولتی، در انجام اصلاحات و سایر تغییرات دیگر، فراهم میکند. (آثار منتخب جلد دوم صفحه ۲۲۰ تا ۲۲۱)

عبارت بالا نه تنها دروغ کسانی را که با نقل از **چه باید کرد** اصرار دارند نشان دهند که لنین وجود توده ها را صرفا برای اداره کردن، ارزیابی میکرد، به وضوح برملا میکند، بلکه با فرموله کردن معنای قدرت شورا، او نقش به اصطلاح دموکراتیک اس آرها و منشویک ها را به وضوح آشکار میکند. آنها نمیتوانستند دولت موقت را کنار بگذارند؛ زیرا آنها مانند کرنسکی از اقدامات توده ها هراس داشتند. همزمان، وقتیکه هنوز به کرنسکی چسبیده بودند، او تلاش میکرد تا با صدور حکم حکومتی، موج تبلیغات همه گیر را فرو نشانده و همه کمیته های ویژه انقلابی (از جمله کمیته مبارزه با ضد انقلاب) را ریشه کن کند. این واقعیت که تنها بلشویک ها بودند که به طور مداوم از قدرت شورا ها دفاع میکردند حالا داشت به نفع آنها خود را نشان میداد. در اوایل ماه سپتامبر، بلشویکها با بدست آوردن ۴ کرسی از ۷ کرسی هیئت رئیسه، کنترل شورای پطرزبورگ را به دست آوردند. تروتسکی یک بار دیگر رهبر شورای پطرزبورگ شد، پستی که او در سال ۱۹۰۵ اشغال کرده بود. شش روز بعد، مسکو و به دنبال آن، کیف، کاازن، باکو و بسیاری دیگر از مراکز صنعتی در کنترل بلشویکها قرار گرفتند. وقایع مشابهی نیز در ارتش شکل گرفت که در واحد هایی مانند پادگان مسکو که اس آرها و منشویک ها در ماه ژوئن با هفتاد درصد در اکثریت بودند، در ماه سپتامبر نود درصد به بلشویک ها رأی دادند. میتوان داستان های بیشتری راجع به پیشرفت های بلشویکها در شوراهای محلی یا دومای شهر ها (افزایش هیئت نمایندگی آنها از ۱۱ به ۴۷۵ در مسکو) گفت، در اتحادیه های کارگری و حتی در هیئت مدیره تعاونی امراض، آنطوریکه فرو مینویسد « علائم جنبش عظیمی که ریشه در اعماق جامعه داشت، مشهود بود » (همانجا صفحه ۵۸).

در همان زمان فقدان اراده انقلابی در منشویک ها و اس آرها، سبب بروز شکاف در این سازمان ها شد. انشعاب در اس آرها منجر به تشکیل جناح چپ شد که در کل با بلشویک ها هماهنگ عمل میکردند و با هجوم هیئت های نمایندگی به صفوف بلشویک ها، منشویک ها عملا به زائده تبدیل شدند. با این حال این کار به طور خودکار به معنای پیروزی پرولتاریا نبود. قدرت شورایی نمی توانست صرفا از طریق سخنرانی ها یا تصویب قطعنامه های مربوط به آن، شکل گیرد. اول، نظم قدیمی باید کنار گذاشته میشد و برای اینکار پرولتاریا می بایست ابزار خود را پیدا کند. پرولتاریا آن را در حزب بلشویک یافت.

فصل ۵

پرولتاریا قدرت را بدست میگیرد

در شب ۲۴ اکتبر، دولت موقت، کمی بیش از ۲۵،۰۰۰ نفر را در اختیار داشت. در شب ۲۵ اکتبر، زمانی که برنامه برای تسخیر کاخ زمستانی در حال انجام بود، بلشویک ها حدود ۲۰،۰۰۰ نفر گارد سرخ، ملوانان و سربازان را قبل از آخرین پناه دولت موقت، گرد هم آوردند. اما در داخل کاخ بیش از ۳۰۰۰ مدافع وجود نداشت و بسیاری از آنها پست هایشان را در طول شب ترک کرده بودند. به لطف برتری بلشویک ها، از ۲۴ اکتبر تا ۲۶ اکتبر، در پایتخت هیچ گونه برخورد جدی وجود نداشت و تعداد کل کشته شدگان از هر دو طرف بیش از ۱۵ و تعداد زخمیها بیش از ۶۰ نفر نبود.

در طول این ساعت های بحرانی، با افتادن کلیه نقاط مهم استراتژیک شهر تحت کنترل بلشویک ها (اداره تلفن و تلگراف، پل ها، ایستگاه های راه آهن، کاخ زمستانی و غیره)، پتروگراد در کل به کار روتین روزانه خود ادامه داد. بیشتر سربازان در سربازخانه ها باقی ماندند، ماشین ها و کارخانه ها همچنان به کار خود ادامه دادند و در مدارس هیچ یک از کلاس ها تعطیل نشد. هیچ اعتصابی یا تظاهرات جمعی همانند انقلاب فوریه وجود نداشت. سینماها پر بودند، در تئاتر ها کماکان نمایشنامه ها رو صحنه بودند و مردم مثل همیشه در خیابان نوسکی در حال پرسه زدن بودند. فرد معمولی غیر سیاسی حتی بروز این حادثه تاریخی را متوجه نشده بود؛ حتی سرویس خطوط تراموا، شکل اصلی حمل و نقل عمومی در سال ۱۹۱۷، کماکان برجا بودند. در یکی از این تراموا‌ها بود که لنین مخفیانه و با محافظ خود، اینو رحیا، در شب ۲۴ دسامبر به اسمولنی سفر کرد.

روی مدودف، مورخ « مخالف حکومت » شوروی، انقلاب اکتبر را اینگونه توصیف می کند. تصویر رفتن لنین بسوی انقلاب بر روی یک تراموا با تصویر تروتسکی از آن روزهای انقلاب، مطابقت میکند.

> تظاهرات، برخوردهای خیابانی، سنگرهای خیابانی - هر آنچه در ایده ی معمول قیام میگنجد - تقریبا کاملا غایب بود. انقلاب نیازی به حل مشکلی که قبلا حل شده بود، نداشت. تصرف دستگاه های دولتی می توانست طبق یک برنامه ای که از یک مرکز واحد هدایت میشد، انجام شود ... این واقعیت که کل مقاومت دولت به دفاع از کاخ زمستانی ختم شد، بطور کامل توضیح دهنده این مطلب است که چه جاهایی در طول دوره مبارزه تا ۲۵ اکتبر قبلا بتصرف درآمده بودند. کاخ زمستانی آخرین قلعه رژیم بود که در طی هشت ماه گذشته از نظر سیاسی شکسته شده بود که در دو هفته آخر به طور کامل خلع سلاح شد. (انقلاب روسیه، ص ۱۱۳۸)

طبقات مرفه و صاحب امتیاز در روسیه، انتظار قتل و غارت، آشفتگی سیاسی و فروپاشی اخلاق انسانی را داشتند. در عوض آنها با نظم و انظباطی مواجه شدند که برای آنها باید حتی ترسناک تر بوده باشد. توده های پرولتاریا نشان داده بودند که نیازی به حاکمان ندارند و قادرند که نوع حکومت خود را پیدا کنند. البته، این موضوع بعدها به نکوهش انقلاب اکتبر توسط مورخان دشمن طبقاتی ما، تبدیل شد که انقلاب پرولتری را تنها در مرحله آخر به تصویر می کشند. به همین ترتیب آنها می توانند افسانه ای را بیان کنند که این فقط یک شورش و طغیان سیاسی و کودتایی بود که توسط یک گروه کوچک و متعصب، در حالی که توده ها به صورت منفعلانه درحاشیه نشسته بودند، شکل گرفت. تعجب آور است که چنین اسطوره ای تحت وزن نامعقول خود فرو نریخته است. صرف نظر از این واقعیت که حزب بلشویک ۳۰۰،۰۰۰ عضو داشت یا این حقیقت که حمایت فعال تقریبا هر سرباز در پطرزبورگ (حدود ۳۰۰،۰۰۰ نفر) را با خود داشت، وقتی آنها در مطبوعات که هر کسی میتوانست از آن با خبر شود، در مورد تصرف قدرت برای دو هفته قبل از دستگیری نهایی دولت موقت، بحث و گفتگو کنند، آنوقت چگونه ممکن بود که این کودتا باشد؟ هدف ما در اینجا اثبات ماهیت پرولتری انقلاب اکتبر نیست، از آنجائیکه ما این را به عنوان یک واقعیت مشخص می دانیم.

آنچه که ما باید به آن نگاه کنیم، شرایطی است که در آن انقلاب رخ داد، نه تنها باید به بررسی این نکته بپردازیم که چگونه پرولتاریا حزب بلشویک را ابزار خود کرد، بلکه این نکته را نیز باید مد نظر داشته باشیم که چگونه تاکتیک های بلشویک ها در شرایط پیچیده سپتامبر و اکتبر ۱۹۱۷ مورد آزمایش قرار گرفت.

آیا بلشویکها میتوانند قدرت دولتی را کسب کنند ؟

سرنوشت نظم بورژوایی در روسیه از لحظه ای که ارتش قیصر در ماه اوت ۱۹۱۷ ریگ را اشغال کرد، بگونه دیگری رقم خورد. بجای وعده های داده شده برای پیروزی، آلمانی ها حالا آماده بودند که خود را به پطرزبورگ برسانند. با این حال لنین، از زمانی که متوجه شد که دیگر احزاب سوسیالیستی (منشویک و اس آرها)، که به تئوری حمایت از نظام بورژوایی معتقد بودند، قصد ندارند که از قدرت شوراها پشتیبانی کنند، برای برپایی قیام استدلال میکرد. اما کمیته مرکزی بلشویک به نظر می رسید که نامه های او را نادیده میگرفت. آنچه که به نظر می رسد برای او بسیار عذاب آور بوده باشد این باشد که وقتی او در مخفیگاه بود، به نظر می رسید که کمیته مرکزی بلشویک در حال افتادن بدام کرنسکی برای تقویت حکومت متزلزل او بوده باشد. پس از شکست کورنیلوف، دولت موقت، فراخوان برای « کنفرانس دموکراتیک » داد تا سعی کند احزابی را که در شوراها نماینده داشتند، حول حکومت بورژوایی جمع کند. برای لنین همچون کابوس بود که کمیته مرکزی بلشویکها در دام این ترفند بیفتند و در این نمایش مسخره شرکت کنند (لنین از تروتسکی در استدلال برای تحریم این مجمع ستایش ویژه کرد). علاوه بر این، آنها همچنین توافق کردند که در « پیشا مجلس » که کرنسکی امیدوار بود تا از آن برای قانونی کردن دولت غیر منتخب خود استفاده کند، مشارکت کنند.

لنین با متنی تحت عنوان **از یاداشت های روزنامه نگار** بدان پاسخ داد و در آن، کمیته مرکزی را محکوم کرد:

> هیچ شکی نیست که در راس حزب ما، نوسان قابل توجهی وجود دارد که ممکن است ویرانگر باشد ... همه چیز در مورد رهبران « پارلمانی » حزب ما خوب نیست؛ توجه بیشتر باید به آنها داشت، بر آنها باید نظارت کارگری بیشتر وجود داشته باشد ... اشتباه حزب ما واضح است. مبارزه حزب طبقه پیشرو نباید از اشتباه کردن واهمه داشته باشد. آنچه که باید از آن ترسید اصرار در اشتباه است ... (منتخب اثار ، جلد دوم، ص ۱-۳۴۰)

نه تنها اشتباهات رهبران بلشویک حول کامنف ادامه یافتند، بلکه آنها با سرکوب انتقادات لنین از رویکردشان به کنفرانس دموکراتیک و قیام آینده، اوضاع را بدتر هم کردند. گرچه لنین هزاران کلمه را برای به محرک در آوردن آنها نوشت، اما آنها با اطمینان عبارات کلیدی را ویرایش و حذف کردند. در ناکامی و درماندگی، لنین، سرانجام استعفای خود را به کمیته مرکزی ارائه داد اما « برای خودم این آزادی را محفوظ میگذارم که توده های حزبی را مورد خطاب قرار دهم ». اگر چه کمیته مرکزی حتی در مورد این نامه استعفای او نیز بحث و صحبت نکرد، لنین را آزاد گذاشت تا با افرادی که در سازمان های دیگر حزبی بودند، مکاتبات شخصی داشته باشد. این موضوع یکبار دیگر نشان داد که لنین، آنچنان که تمامی نوشته های تاریخی از انقلاب روسیه تصویر میدهند، یک شخصیت ایزوله شده ای نبود که در برابر یک حزب کم مایه میجنگید. مبارزه او علیه رهبری حزب بود که بیشترین نگرانی اش بقای حزب بود تا پیروزی کارگران. هنگامی که بقیه افراد حزب از این مسائل آگاه شدند، لنین را دنبال کردند. بهترین نمونه این، کمیته پطرزبورگ بود. هنگامی که از وجود سانسور بحث آگاه شدند، بر علیه کمیته مرکزی خشمگین شدند.

در حقیقت، گفتگوی واقعا جالب در مورد نیاز به قیام در کمیته پطرزبورگ صورت گرفت. در اینجا هیچ عنصری مانند کامنف وجود نداشت که بخواهد با منشویک ها معامله کند و واقعا گرایش انترناسیونالیستی بلشویک ها را قبول نکرده باشد. گرایشی که در ابتدای جنگ جهانی اول از کنفرانس های زیمروارود و کنتهل توسعه یافته بود و در نوشته لنین، امپریالیسم - بالاترین مرحله سرمایه داری بود - که در شکل برنامه جدیدی خود را نشان میداد. مسئله بین الملل مورد نظر بلشویک ها حالابطور روشن مسئله کمیته پطرزبورگ بود. در بحث بر سر نیاز به قیام، منسجم ترین

مخالف لنین، ولدادرسکی بود. او به عقب ماندگی روسیه اشاره میکرد و اصرار داشت که بلشویک ها زمان را مد نظر داشته باشند؛ زیرا انقلاب روسیه تنها می تواند به عنوان بخشی از انقلاب جهانی موفق شود. حامیان لنین موافقت کردند که سرنوشت انقلاب روسیه وابسته به سرنوشت انقلاب جهانی است. اما آنها استدلال میکردند که فرصتی که برای پرولتاریا در روسیه عقب مانده بوجود آمده، در هیچ کجای جهان برای طبقه کارگر پیش نیامده است. کارگران روس باید در حالی که انقلاب اروپا در حال توسعه است، قدرت را در اختیار گرفته و آنرا نگه دارند. این استدلال برای جلوگیری از تاخیر طولانی، در آن روز برنده شد. لنین مواضع انترناسیونالیستی را در نوشته خود، بحران به حد کامل رسیده است، تجلیل کرد. این متن مانند بسیاری دیگر که در این دوره نوشته شده است، باید به طور کامل خوانده شود، اما ما فقط با چند خط، بیانگر ماهیت انترناسیونالیستی بلشویسم، یکی از عواملی که منحصر بفرد بودن طبقه کارگر روسیه در جنگ جهانی اول را شکل داد، بسنده میکنیم.

پایان ماه سپتامبر بدون شک نقطه عطف بزرگی در تاریخ انقلاب روسیه و حالا به نظر می رسد در انقلاب جهانی نیز بوده باشد ... این مرحله ممکن است عصر انقلاب نامیده شود. دستگیری های دسته جمعی رهبران حزب در ایتالیای آزاد و به ویژه آغاز سرپیچی از اجرای فرمان مافوق در ارتش آلمان نشانه های غیر قابل انکاری ست از اینکه ما در یک نقطه عطف بزرگی ایستاده ایم، ما در آستانه انقلاب جهانی قرار داریم ... و از آنجایی که بین همه پرولترهای انترناسیونالیست در همه کشورها، فقط ما بلشویکهای روسی تا اندازه ای از موهبت آزادی برخورداریم - ما یک حزب قانونی، چندین روزنامه، شوراها ... نمایندگان سربازان هر دو پایتخت را در کنارمان داریم و در این دوره از انقلاب، حمایت اکثریت مردم را - برای ما این گفته که « به هر کسی که عطا زیاده شود، از وی مطالبه زیادتر گردد* » ، اگر منصفانه بگوئیم، میتواند و باید هم اعمال شود. (مجموعه آثار، جلد دوم، ص ۳-۳۴۲)

* امّا آنکه نادانسته کارهای شایسته ضرب کند، تازیانه کم خواهد خورد. و به هر کسی که عطا زیاده شود، از وی مطالبه زیادتر گردد و نزد هر که امانت بیشتر نهند، از او بازخواست زیادتر خواهند کرد. (کتاب مقدس لوقا ۱۲-۴۸) - مترجم

این بحثی بود که در حزب جا افتاد، و در تاریخ ۱۰ اکتبر، کمیته مرکزی با انجام رای گیری، اصول ایده سازماندهی قیام را قبول کرد. این یک پیروزی برای یک مرد و یا حتی یک حزب نبود، بلکه برای طبقه کارگر بین المللی بود. حالا مشکل این بود که قیام چگونه شکل خواهد گرفت.

سربازان، بلشویک میشوند

همانطور که در فصل قبل نشان داده شد، خیلی پیش از کنگرهٔ دوم سراسری شوراهای روسیه، بلشویک ها برای سیاست های خود، حمایت فوق العاده ای را کسب کرده بودند. در حقیقت ۸۰ درصد هیئت نمایندگی کارگران در آن کنگرهٔ از طرفداران بلشویک ها بودند. با این حال، این بدان معنا نبود که پرولتاریا آکنده از آگاهی کمونیستی بوده باشد، زیرا این امر تحت آن شرایط غالب امکان پذیر نبود. آنچه که آنها داشتند، خواسته های بنیادی بودند که در سال ۱۹۱۷ تجمع یافته بودند. آنها خواستار پایان دادن به جنگ و بدبختی های مربوط به کمبود مواد غذایی و تورم بودند. آنها دیدند که ائتلاف با دولت موقت بورژوایی، صرفا به ادامه جنگ منتهی شد. علاوه بر این، با نزدیک تر شدن آلمانها به پطرزبورگ، مردم در سطح وسیعی معتقد شده بودند که کرنسکی برای شکست انقلاب قصد دارد که اجازه دهد تا پطرزبورگ به دستان دشمن سقوط کند. این همه بدان معنا بود که افزایش حمایت از بلشویکها کاملا طبیعی بود، زیرا آنها تنها حزبی بودند که بدون هیچ ابهامی مخالف جنگ بودند و در تمام این مدت به « همه قدرت بدست شوراها » فراخوان داده بودند. در اکتبر ۱۹۱۷ همه این مسائل به هم گره خورده بود، به درجه ایکه سربازخانه ها یکی پس از دیگری رای دادند که از دستور جبهه رفتن سرپیچی کنند، و فقط به شوراها گوش کنند. یک نمونه از این قطعنامه ها در لشکر گارد ایگرسکی در تاریخ ۱۲ اکتبر بود:

ترک پادگان انقلابی از پتروگراد، فقط نیاز بورژوازی برخوردار از امتیاز، به عنوان وسیله ای برای خنثی کردن انقلاب است ... ما به همه کسانی که اینرا شنیده اند اعلام میداریم که در حالیکه از دستور

ترک پتروگراد سرپیچی میکنید، ما به خواست رهبران واقعی کارگران و دهقانان فقیر یعنی شورای کارگران و سربازان، اعتنا و توجه خواهیم کرد. ما به این ایمان داریم و آن را دنبال خواهیم کرد، زیرا هر چیز دیگری خیانت خالص و سرخوردگی از انقلاب جهانیست.
(نقل شده در رابینوویچ، بلشویک ها به قدرت می رسند، ص ۲۲۷)

این قطعنامه به عنوان بخشی از مبارزه حیاتی و نهایی برای کنترل نیروها در پطرزبورگ تصویب شد. در ۹ اکتبر، تروتسکی توانست قطعنامه فراخوان به صلح، کنار گذاشتن دولت کرنسکی را در شورای پطرزبورگ بتصویب رساند و مهمتر از همه، پیشنهاد داد که دفاع از پطرزبورگ توسط خود شورا انجام شود. در نتیجه پذیرش این پیشنهاد، کمیته ی انقلابی نظامی معروف ایجاد شد که هماهنگ کننده عملیات تسخیر قدرت در ۲۵ اکتبر بود. بر خلاف اسطوره های بعدی استالینیستی، این کمیته به عنوان یک هماهنگ کننده با نقشه قبلی برای تسخیر قدرت، شکل نگرفته بود. این تنها به دلیل امتناع منشویک ها برای شرکت در آن، چنین نقشی را پیدا کرد. بنابراین این کمیته تنها از بلشویک ها و اس آرهای چپ تشکیل شد که حول ضرورت انتقال قدرت به شوراها، متحد شده بودند. علاوه بر این، قطعنامه برای تشکیل کمیته ی انقلابی نظامی، قبل از آنکه کمیته مرکزی بلشویک ها استدلال لنین را درباره تصرف فوری قدرت بپذیرد، تصویب شده بود. اثبات نهایی این قضیه که کمیته ی انقلابی نظامی به عنوان برگزار کننده انقلاب اکتبر پیش بینی نشده بود این بود که لنین و بیشتر بلشویکها (به استثنای تروتسکی و ولدارسکی) به خود سازمان نظامی بلشویک ها برای انجام اقدامات عملی چشم دوخته بودند. با این حال، سازمان نظامی بلشویک ها، که در ماه ژوئیه به حرکات ماجراجویانه دست زده بود، در داخل حزب آنچنان بشدت مورد انتقاد قرار گرفته بود که دیگر نمیخواست دوباره گزیده شود. آماده سازی آنها چنان محتاطانه بود که شرکت آنها، نه در یک نقش برجسته بلکه نقش ثانوی داشت.

دلیل اصلی این، همانند بسیاری از مسائل سال ۱۹۱۷، خواست بورژوازی امپریالیست برای ادامه جنگ بود. جنگی که سقوط سلطنت تزار را به ارمغان آورد و در نهایت، به سلطه بورژوازی روسیه و سگهای دست آموزشان در حزب اس آرها و منشویک ها پایان داد. با توجه به این واقعیت که کرنسکی به نیروی پادگان پطرزبورگ در جبهه ها نیاز داشت و با توجه به این واقعیت که نظامیان دست رد به این خواسته زده بودند، کرنسکی در واقع از لحظه ایکه نیروهای خود را تحت رهبری کمیته ی انقلابی نظامی شوراها قرار داد، با تمرد از اوامر در پادگان ها روبرو شد. هنگامیکه کرنسکی و فرمانده ارشدش در پطرزبورگ پالکنوویکف این را فهمیدند که دیگر خیلی دیر شده بود. کمیته ی انقلابی نظامی موفق شد تا کمیسرهای وفادار به شوراها، در اکثر قوای ارتش انتخاب شوند. هنگامی که کرنسکی متوجه شد که تعداد کمی سرباز قابل اعتماد در پایتخت دارد، برای برگشت نیروهای نظامی از جبهه، تلگراف زد، اما گفته شد که نیروهای نظامی « آلوده به بولشویسم » شده اند و از انتقال امتناع خواهند کرد مگر اینکه دلیل این انتقال به آنها گفته شود. به طور خلاصه، دولت موقت، عملا فلج شده بود. هنگامی که کرنسکی بالاخره در ۲۳ اکتبر دست به اقدام زد، او خواهان دستگیری همه بلشویکهائی شد که پس از روزهای جولای با گذاشتن وثیقه (شامل تمام رهبران نظامی حزب) آزاد شده بودند، او همچنین خواستار بستن مطبوعات بلشویکها بخاطر ایجاد فتنه شد. اما برای انجام این اقدامات، او مجبور بود تا به دانشجویان دانشکده افسری، گردان ضربتی زنان و هنگ تفنگداران زخمی جنگ اتکا کند. توقیف و تصرف بزور چاپخانه ترود که در آن روزنامه رابوچی پات، روزنامه بلشویکی خطاب به کارگران چاپ میشد، هشدار لازم را به کمیته ی انقلابی نظامی، داد. مطبوعات به زودی به دست کارگران افتاد و نیروهای وفادار به کمیته ی انقلابی نظامی، کسانی را که میخواستند به درخواست کرنسکی پاسخ دهند متقاعد کردند که در این مورد بیطرف بمانند. همانطور که در مورد امور کورنیلف نیز چنین بود، سربازانی که به سمت پایتخت حرکت می کردند، متقاعد شدند که به ضد انقلاب کمک نکنند.

حالا ارتش، مانعی برای تصرف قدرت توسط طبقه کارگر نبود، اما زمان و چگونگی انجام آن کماکان مسئله بود. این بحث که در طول ماه سپتامبر در حزب بلشویک موجب التهاب شده بود، هنوز با وجود رأی معروف دهم اکتبر، حل نشده بود. در حالی که برخی از اعضای کمیته ی انقلابی نظامی خواهان سرنگونی بلافاصله کرانسکی بودند، سایر بلشویک ها کماکان چنین قیامی را اشتباه و یا زودرس ارزیابی میکردند. تروتسکی وضعیت را به درستی خلاصه کرد:

> دولت ناتوان است؛ ما از آن نمی ترسیم زیرا ما نیروی کافی داریم ... بعضی از همکاران ما، مثلا کامنف و ریازانف، با ارزیابی ما از وضعیت موافق نیستند. با این وجود چپ و راست نمیزنیم. خط تاکتیکی ما با توسعه شرایط، توسعه یافته است. هر روز قوی تر می شویم، وظیفه ما این است که از خود دفاع کنیم و به تدریج زمینه حاکمیت خود را گسترش دهیم تا بنیاد محکمی برای کنگره شوراهای فردا بسازیم. (نقل شده در رابینوویچ ، ص ۲۵۳)

البته این آنطور نبود که لنین آن را دوست داشته باشد. پس از هفت هفته مبارزه برای قیام فوری در برابر دشمن شکست خورده، او قادر نبود که جلوی خودش را بگیرد. برای دومین بار در عرض یک ماه، او دستورالعمل کمیته مرکزی را برای مخفی ماندن را کنار گذاشت و سوار بر تراموای معروف بسوی ستاد بلشویک ها در کمون سمولنی راه افتاد. او قبلا از توده های حزبی درخواست کرده بود تا در مقابل کمیته مرکزی اقدام کنند. خلاصه ای از آنچه او قبلا استدلال کرده بود:

> تاریخ، انقلابیون را برای بتعویق انداختن زمانی که می توانستند امروز پیروز باشند (و امروز آنها قطعا پیروز خواهند شد) نخواهد بخشید، در حالی که فردا خطر از دست دادن بسیار است؛ در واقع همه چیز در معرض خطر از دست رفتن است. اگر امروز ما قدرت را قبضه کنیم، ما آن را در مخالفت با شوراها نکرده ایم، بلکه از طرف آنها دست به اینکار زده ایم. فاجعه بار خواهد بود، و یا صرفا یک امر اداری، اگر به انتظار رای مردد ۲۵ اکتبر بنشینیم. مردم حق دارند و موظف هستند که راجع به چنین سوالاتی، نه از طریق رای، بلکه به زور، در لحظات بحرانی انقلاب تصمیم بگیرند... دولت لرزان و در شرف افتادن است باید به هر قیمتی، ضربه کاری را زد. تاخیر در انجام این عمل کشنده خواهد بود.

در واقع هر دو مواضع، حاوی عناصر مهمی از حقیقت اند. تروتسکی متوجه شده بود که فرصت دیگری برای بمیدان آمدن کورنیلوف جدید وجود ندارد. او متوجه شد که همه چیز به اندازه کافی سریع به آخر خط میرسید (و تروتسکی یکی از فعال ترین ها در حصول اطمینان از این روند بود). همچنین تروتسکی چیزی می دانست که لنین از آن بیخبر بود، و آن اینکه ترکیب دومین کنگره شوراهای روسیه چنان بود که تماما در جهت سرنگونی دولت موقت عمل خواهد کرد. لنین می ترسید که هنوز به اندازه کافی منشویک ها و اس آرها باشند که تصمیم گیری در مورد تمام قدرت به شورا ها را تا تشکیل مجلس مؤسسان « که احتمالا نسبت به ما نظر مساعدی نخواهد داشت » به تعویق بیاندازند. او می خواست که سایر نمایندگان « احزاب سوسیالیست » دیگر را در یک عمل انجام شده قرار دهد. اگر منشویک ها آن را رد کنند، آنها خود را در مقابل طبقه کارگر به عنوان نیروی بورژوازی افشا خواهند ساخت. در حقیقت این کمابیش همانطور اتفاق افتاد که مد نظر بود.

اکتبر پرولتری

انقلاب اکتبر به عنوان بهترین انقلابِ برنامه ریزی شده در تمامی دوران ها نامیده شده است. پرولتاریای مبارز و آبدیده در نبرد و با ابزار سیاسی خود در شکل حزب بلشویک، قدرت را در منظم ترین اقدام دسته جمعی در تاریخ، در دست گرفت. با این حال این امر نباید حقایق خاصی که مشخصه رابطه حزب و طبقه است را مخدوش کند. کمیته مرکزی بلشویکها هرگز و در هیچ زمانی، در مورد روز قیام تصمیم نگرفت. این به سادگی با وقوع پیوسته حوادث منتفی شد و این کمیته ی انقلابی نظامی شوراهای پطرزبورگ تحت کنترل بلشویکها بود که حمله نهایی را انجام داد. حتی رهبری واقعی سیاسی حزب بلشویک ها، نه در اتاق های کمون سمونولی، بلکه در اینجا، در خیابان ها قرار داشت.

هنگامی که کرنسکی دانشجویان دانشکده افسری را برای بستن پل روی رود نوا فرستاد (تا مرکز پطرزبورگ را از محله کارگری وریبورگ جدا کند) درست همانطور که در ماه جولای انجام داده بود.

... آنها توسط گروهی از شهروندان خشمگین که بسیاری از آنها سلاح حمل میکردند، به چالش کشیده شدند. دانشجویان دانشکده افسری مجبور شدند تا اسلحه خود را ول کنند و به طرز تحقیر آمیزی به دانشکده خود برگردند؛ تا آنجائیکه می توان تعیین کرد، این اقدام بدون هیچ دستورالعمل خاصی از کمیته ی انقلابی نظامی صورت گرفت. به همین ترتیب، همانطور که مبارزه برای پل ها آغاز شد، ایلیین-ژینسکی، نیز که مستقلانه عمل میکرد، شاهد بدست گرفتن و کنترل پل های کوچکتر گراندرسکی و سامسونوفسکی توسط سربازان پادگان ها بود ... (ربینویچ ص.۲۶۱)

به طور خلاصه، با وجود تمام برنامه ریزی ها و همه بحث ها، این انقلاب کار یک اقلیت نبود که بسادگی یک اکثریت منفعل را رهبری کرده باشند. بلشویک ها به عنوان یک ستاد نظامی هدایت کننده آنطوریکه تاریخ نگاران استالینیست نوشته اند، خیلی هم آمادگی نداشتند. موفقیت واقعی آنها به مثابه رهبری طبقه کارگر، در سرشار کردن جنبش توده ای از اهداف روشنی بود که می توانستند دنبال شوند. بدین سان، پل لیتیني توسط کارگراني بسته شد که با اتکا بخود از اهمیت وضعیت، آگاهي داشتند، بطوریکه یک فرد بلشویک (ایلین-ژنهسکي) منتظر دستورالعمل از « مرکز » نمی ماند، اما مي تواند براساس ابتکار خود وضعیت را بسنجد و عمل کند. همانطور که در تمامی این نوشته نشان داده ایم، آمادگی بلشویکها برای انجام وظایف انقلابی، نتیجه لغزش ناپذیری در استراتژی و تاکتیک نبود، بلکه ناشی از این حقیقت بود که حزب در صفوف پیشروان طبقه کارگر واقعا ریشه داشت و همچنین حزبی بود که توان یادگیری از اشتباهات خود را داشت. در این معنا سازمان دهنده پرولتاریا در انقلاب اکتبر بود. بدون رهبری پیشروان طبقه کارگر، انقلاب اکتبر به یک شکست قهرمانانه دیگر تبدیل و در لیست طولانی شکست های تاریخی جای میگرفت .

آخرین گواه رهبری توده ای بلشویک ها، خود را در تعداد متعهدان هیئت های نمایندگی در کنگره دوم سراسری روسیه نشان داد، بدین قرار که از بلشویک ها ۳۰۰ و از اس آرها ۱۹۳ نفر (که نیمی از آنها در جناح چپ بودند که از سرنگونی دولت موقت حمایت میکردند)، در حالی که از منشویک ها ۶۸ نفر که ۱۴ نفر از آنها منشویک های انترناسیونالیست مارتوف بودند. باقیمانده عمدتا غیر وابسته بود اما، همانطور که نتیجه انتخابات به زودی نشان داد، به طور عمده از بلشویک ها پیروی میکردند. بلشویک ها از حرکت مارتوف برای ایجاد یک دولت ائتلافی از همه احزاب سوسیالیستی حمایت کردند، اما منشویک ها و سوسیالیست ها در این امر کارشکنی کردند و آشکار کردند که آنها از کنگره بیرون میروند. آنها امیدوار بودند که پرولتاریا را در مقابل بلشویک ها بسیج کنند، اما در واقع، پرولتاریا از بلشویک ها حمایت کردند و آنها به سادگی کنار رفتند، به زبان تروتسکی به « زباله دان تاریخ » پیوستند. یک منشویک انترناسیونالیست، سوخانوف، هنگامی که بعدا متوجه شد چنین نوشت:

با خروج از کنگره، ما خودمان انحصار شوراها، توده ها و انقلاب را دو دستی به بلشویک ها دادیم.

با وجود تلاشهای بعدی منشویک های انترناسیونالیست برای ایجاد یک ائتلاف، از جمله احزابی که قدرت شوراها را قبلا رد کرده بودند، کنگره حالا قریب به اتفاق، قیام را تایید کرد. تقریبا در همان زمان، کاخ زمستانی به دست طبقه کارگر افتاد و اعضای دولت موقت دستگیر شدند - تنها دستگیری که طبقه کارگر انجام داد. کرنسکی قبلا فرار کرده بود تا سعی کند سربازان خط مقدم را دوباره جمع و جور کند. این هم به یکی دیگر از جلوه های پیروزی مقاومت ناپذیر بلشویک ها تبدیل شد، چرا که تلاش هایش تقریبا با دستگیری خود وی پایان یافت. او با پوشش زنانه از روسیه فرار کرد تا خاطرات قلابی و دروغین خود را در مدرسه حقوق دانشگاه هاروارد در نیم قرن آینده بنویسد.

در همین حال لنین از سایه اختفا بیرون آمد تا با این بیانیه ساده، به کنگره خوش آمد بگوید « ما اکنون برای ساختن نظم سوسیالیستی اقدام خواهیم کرد » تاریخ واقعی انقلاب طبقه کارگر روسیه تازه آغاز شده بود ...

۱۹۱۷

فهرستی از کتاب های اصلی که در این متن به آنها رجوع شده است

به معنای واقعی کلمه صدها متون دربارهٔ انقلاب روسیه وجود دارد که از بسیاری از آنها استفاده شده اند بدون این که در این لیست ظاهر شوند. لیست زیر به سادگی از آن نسخه های به زبان انگلیسی ست که در واقع در متن این جزوه نقل قول شده اند.

تاریخچه کوتاه انقلاب روسیه	جی کارمیکل	J. Carmichael	۱۹۸۰
انقلاب بلشویک (دوره اول)	ای اچ کار	E.H. Carr	۱۹۷۲
انقلاب بلشویکی	ام فرو	M. Ferro	۱۹۸۵
اندیشه سیاسی لنین	ن. هاردینگ	N. Harding	۱۹۸۳
لنینیسم تحت لنین	لایبمن	M. Leibman	۱۹۸۰
بلشویک ها به سر قدرت می آیند	ا رابینوویچ	A. Rabinowitch	۱۹۷۹
کرونشتات و پتروگراد	اف راسکولنیکو	F. Raskolnikov	۱۹۸۲
انقلاب روسیه ۱۹۱۷	ان سوخانف	N. Sukhanov	۱۹۸۴
تاریخ انقلاب روسیه	لئون تروتسکی	L. Trotsky	۱۹۷۷

لطفا برای اطلاعات بیشتر راجع به سیاست های گرایش ِ کمونیست ِ انترناسیونالیستی به آدرس های زیر رجوع کنید.

CWO, BMO London, WC1N 3XX **uk@leftcom.org** **http://www.leftcom.org**

این جزوه ها قبلا منتشر شده اند میتوانید از همین سایت آنها را دانلود کنید





